

درباره مسئله زن

از رفقای جانفشانده:

شکوه طوافچیان

و

وفا جاسمی



از انتشارات حزب رنجبران ایران - مردادماه ۱۳۸۷

فهرست مطالب

صفحه

۳	پیشگفتار برای تجدید چاپ
۶	انقلاب آزادی بخش تنها راه رهائی زنان میهن است
۶	هشتم مارس روز بین‌المللی زنان است
۶	پیشگفتار
۷	بینش مارکسیستی نسبت به مسئله زن
۷	۱- مراحل مختلف تکامل جامعه و موقعیت اجتماعی زنان
۱۳	۲- سوسیالیسم و رهائی زن
۱۶	وضع زنان در ایران
۱۶	۱- وضع زنان از نظر اقتصادی
۱۷	- میزان مزد و حقوق زنان
۱۸	- ساعات کار
۱۸	- بیمه‌های اجتماعی و امکانات رفاهی
۲۱	۲- وضع زنان از نظر فرهنگی
۲۱	- سواد
۲۳	- آداب و رسوم و تفکر غالب
۲۴	- سطح آگاهی زنان
۲۶	۳- وضع زنان از نظر حقوقی
۲۷	- قانون انتخابات
۲۷	- اصلاح قانون خانواده
۲۷	الف - حق تعدد زوجات
۲۹	ب - حق طلاق
۳۰	۴- موقعیت زن در خانواده
۳۳	زنان ایران برای رهائی خویش مبارزه می‌کنند
۳۳	۱- تاریخچه
۳۳	۲- مبارزات اخیر زنان ایران و اقدامات رژیم

انقلاب آزادی بخش تنها راه راه رهایی زنان میهن ما

پیشگفتار برای تجدید انتشار

کتاب حاضر توسط دو رفیق زن کمونیست در دوران دیکتاتوری رژیم سلطنتی و مدتی قبل از جان باختن‌شان، در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۵ نوشته شده و در اسفندماه ۱۳۵۵ منتشر شد. رفقا جاسمی و طوافچیان از کادرهای "سازمان انقلابی" بودند که در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸ به ایران اعزام شدند و به مدت قریب ۸ سال به کار مخفی در ایران پرداختند و نهایتاً توسط جلادان رژیم پهلوی شناسائی و دستگیر شده و پس از تحمل شکنجه‌های وحشیانه، به قتل رسیدند. گفته شد که به حوض اسید انداخته شده‌اند؛ شایعه بود که به دریاچه نمک قم از هلی‌کوپتر پرتاب شده‌اند و تلاش سازمان انقلابی در پیدا کردن اثری از محل دفن احتمالی این کمونیستهای سربلند و مبارز، پس از انقلاب بهمن ۵۷ و از جمله مراجعه به زندانیان سیاسی اسلامی زمان شاه تازه به‌دوران رسیده، به جائی نرسید و جوابی داده نشد!! اما روزنامه‌های عصر تهران روز یکشنبه ۸ اسفند ۱۳۵۵ طبق دستور ساواک به دروغ نوشتند: "دو زن تروریست در زдохورد با ماموران کشته شدند. کشته شدگان معصومه طوافچیان و مهوش جاسمی نام داشتند". این دورفیق قهرمان در روز ۳۰ آذرماه ۱۳۵۵، همراه رفیق پرویز واعظزاده، عضو رهبری سازمان انقلابی و مسئول بخش داخل به محاصره پلیس افتاده بودند. رفیق پرویز برای حفظ جان دو رفیق زن دست به مقاومت مسلحانه زده و در این درگیری جان باخت. اما دورفیق زن توانستند از محاصره‌ی پلیس جان سالم به‌درببرند. متأسفانه آنها مدتی بعد دستگیر و شکنجه شده و به قتل رسیدند. (ر.ک. به اعلامیه‌های سازمان انقلابی در دی و اسفند ماه ۱۳۵۵ - درگردآوری یک جلدی ۷ سال ستاره سرخ، خرداد ۱۳۵۶)

مطالعه کتاب و افشاگری مستدل این رفقای جان باخته علیه رژیم شاه و خاندان پهلوی، نشان می‌دهد که چرا رژیم چنان کینه‌ای از آنها به‌دل داشته و چرا وحشیانه آنها را کشت. قسمتی از مطالب کتاب و به‌خصوص فصل اول که در آن بینش مارکسیستی نسبت به مسئله زن تشریح شده است حاوی مطالب کلی است که تا هنگام بقای سیستم سرمایه داری، گذشت زمان تغییری در صحت آنها به وجود نمی‌آورد. البته جا داشت که رفقای جان باخته به نقش زنان در تولید خود زندگی - تولید نسل - که بدون آن بحثی از تولید و جامعه و غیره را نمی‌توان به‌میان آورد، نیز توجه بیشتری می‌کردند تا با توضیح آن نقش والای زنان را در جامعه جهانی بشرو مشخصاً در ایران به تمامی منعکس می‌نمودند:

فردریک انگلس در اثر معروف خود " منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" می‌گوید: "بر اساس دیدگاه ماتریالیستی، فاکتور تعیین کننده در تاریخ در آخرین تحلیل عبارت است از تولید و بازتولید خودزندگی. این امر خصوصیت دوگانه‌ای دارد. از یک سو تولید وسایل زندگی، غذا، لباس، سرپناه و ابزار ضروری برای این کار؛ و از سوی دیگر تولید خودبشرو ازدیاد نوع بشر."

در قسمتی از مطالب غنی بررسی شده که به وضعیت خاص زنان در جامعه در برهه‌ی زمانی

مشخص (نیمه اول دهه‌ی ۱۳۵۰) می‌پردازد - جامعه‌ای که با انجام رفرمهای ارضی از بالا دست‌خوش جابه‌جائی طبقاتی شده و روند رو به رشد و تعیین‌کننده شدن مناسبات سرمایه‌داری در شکل وابسته‌اش بود - را نشان می‌دهد که این رفا با درکی عمیق از این تحولات طبقاتی و دست به دست شدن قدرت سیاسی و آگاهی از این امر که استقرار فرهنگ و آداب و سنن طبقه جدید بورژوازی، صرف نظر از ارتجاعی بودنش، به یک روزه ممکن نبوده و لذا دیدگاههای فئودالی و مذهبی پدرسالارانه هنوز هم دست بالائی در فرهنگ و سنن حاکمان خواهند داشت، دچار عجله در قضاوت و الگوسازی خیالبافانه و یک جانبه نشده و معضلات پیش پای زنان و کل نیروهای انقلابی جامعه در برخورد به زنان را بازگو کرده‌اند. هرچند که با وجود دیدن تغییرات طبقاتی، باز هم مرحله‌ی انقلاب ایران را دموکراتیک ذکر می‌کنند. مسلماً اکنون و پس از گذشت زمان، این نقطه نظر نمی‌تواند به همان صورت معتبر باقی بماند. کما اینکه طی این مدت کشورهایی که از آنها به‌عنوان سوسیالیستی نام می‌برند، نیز دیگر با تغییر ماهیت دادن به جاده سرمایه‌داری گام نهاده‌اند. ولی با این وجود مطالعه تاریخ مبارزات گذشته می‌تواند به مبارزان کمونیست کنونی که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند تجربیات گرانبهائی را منتقل نماید.

امروزه با موج جدیدی از جنبش‌های بخش زنان مواجه هستیم. جمهوری اسلامی حافظ منافع سرمایه‌داران، با پذیرش عدم برابری مردان با مردان در مقابل کار برابر، نصف مرد حق شهادت داشتن؛ تحمیل حجاب و پوشش اجباری نیمی از جامعه؛ وضع قوانین ضد زن و تبعیض آمیز نظیر مجاز دانستن چند همسری برای مردان و رسمی کردن فحشاء زیر عنوان ازدواج موقت (صیغه)؛ راندن اجباری زنان تهیدست به سمت فحشاء غیر رسمی به‌خاطر فقر شدید و سپس مجازات وحشیانه آنها در حالی که سیستم سرمایه‌داری و حکومت مذهبی حامی آن خود مسبب اصلی این مصائب است؛ تعرض به حریم خصوصی زنان، بازداشت و توهین به زنان در خیابانها و ...؛ نشان داده است که کوچکترین حق آزادی زنان را بر نمی‌تابد. نظام سرمایه‌داری حاکم در ایران برای حفظ حاکمیت خود و ماهیت ارتجاعی‌اش، نه به آینده که به گذشته متوسل شده است. در مورد سایر جنبش‌های اجتماعی نیز وضع به همین گونه بوده است. اکنون با موج جدیدی از فمینیسم بورژوایی روبه‌رو هستیم که در اصل بخشی از تلاش جناح دیگر بورژوازی برای مهار کردن جنبش‌های اجتماعی و در اختیار گرفتن آنها به منظور اجرای مقاصد خود و ممانعت از اوج‌گیری جنبش‌های بخش زنان است. فعالان فمینیسم بورژوایی با انکار ضرورت مبارزه انقلابی زنان در اتحاد با دیگر جنبش‌ها، سعی دارند که زنان را به باقی ماندن در شرایط کنونی راضی کنند و حداکثر با انجام برخی اصلاحات روبنایی و ظاهری جنبش را از دست زدن به تغییرات ساختاری در نظم بورژوایی، که تنها راه رسیدن به رهائی واقعی است باز دارند. این فمینیست‌ها به‌جای بالا بردن آگاهی زنان و تشویق آنان به مبارزه، سعی می‌کنند تنها با امضاء جمع کردن ویا توسل به روحانیون و مراجع مذهبی، به اصلاح طلبان حکومتی و به زنان طبقه حاکم، جنبش را در چارچوب قانون و مذهب نگاه دارند. آنها با فریب بخشی از نا آگاه‌ترین و بی تجربه‌ترین زنان سعی می‌کنند خود را «مردمی» و کمونیست‌ها را فرقه‌گرا جلوه دهند! فمینیست‌های مذهبی و لیبرال نه تنها خواهان برابری واقعی زن و مرد نیستند، بلکه حتی در مورد برابری ظاهری زن و مرد در مقابل قانون که در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری پذیرفته شده است نیز طوری رفتار می‌

کنند که از چارچوب قانونی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی آن خارج نشوند. در این شرایط لازم است که کمونیستها و تمام آزادیخواهان از هیچ تلاشی برای بالا بردن آگاهی و سازماندهی صحیح و هدفمند مبارزات زنان و دیگر اقشار جامعه دریغ نکنند. به‌دیگر سخن به دفاع از حقوق پایمال شده زنان باید آری گفت و برای تحقق آنها - هرچند هم کوچک - مبارزه کرد، اما درمقابل توهم پراکنی رفرمیستی که گویا می‌توان در چارچوب رژیم اسلامی حقوق زنان را گرفت، باید قاطعانه ایستاد و رفرمیستها را افشاء نمود.

امید است که انتشار مجدد این کتاب کمکی باشد به مبارزات زنان ایران برای درهم شکستن حکومت مرتجعان سرمایه دار و ساختن جامعه نوینی که در آن اثری از استثمار و تبعیض باقی نماند.

باتشکر از رفقای که درآماده نمودن این جزوه صمیمانه زحمت کشیدند.

انتشارات و تبلیغات حزب رنجبران ایران

انقلاب آزادی بخش تنها راه رهائی زنان میهن ماست

هشتم مارس روز بین المللی زنان است

در سال 1910، در کنگره بین المللی زنان سوسیالیست منعقد شده در کپنهاگ، از طرف کلارا زتکین، یکی از رهبران برجسته سوسیال دموکراسی آلمان و جنبش بین المللی کارگری، پیشنهاد می شود که روز 8 مارس، روز بین المللی زنان زحمتکش اعلام شود و مورد تصویب قرار می گیرد. بعداً کمینترن نیز آنرا تأیید می کند. علت انتخاب این روز بزرگداشت مبارزات وسیع زنان کارگر آمریکا در سالهای 1857، 1908 و 1909 بود. از آن پس کلیه نیروهای مترقی، به ویژه کمونیستها این روز را به بزرگداشت مبارزات زنان اختصاص می دهند.

ما نیز با انتشار جزوه حاضر بدین مناسبت کوشیده ایم قدمی در جهت کمک به روشن کردن مسئله زنان در میهنمان و حل آن برداریم.

پیشگفتار

جامعه ما جامعه ای است طبقاتی و وابسته. در جامعه ما اساس روابط تولیدی و اجتماعی استثمار زحمتکشان است و وسائل تولید در تملک خصوصی عده ای قلیل و استثمارگر می باشد. جامعه ما وابسته است برای اینکه شریان اقتصادی و بالنتیجه سیاسی میهن ما در دست امپریالیسم یعنی انحصارهای بزرگ سرمایه داری خارجی است. کلیه طرحهای اقتصادی، قوانین مدنی، اصول اخلاقی و فرهنگی، ترویج عقاید و غیره که توسط این هیئت حاکمه استثمارگر و وابسته به مرحله اجرا گذاشته می شود و یا اشاعه می یابد در خدمت این دو خصلت جامعه ماست. این دو خصلت، خلقهای میهن ما را اعم از زن و مرد تحت ستم شدید نگه می دارد. شرایط زندگی کارگران زن و مرد به علت در دست نداشتن وسایل تولید و تحت ستم سرمایه داران داخلی و خارجی بودن، بسیار ناهنجار بوده و دهقانان نیز اعم از زن و مرد از ستم امپریالیسم، سرمایه داران و مالکین بزرگ رنج می برند. تسلط امپریالیسم و سرمایه داران و مالکین بزرگ بر میهن ما، نه تنها وضعیت طاقت فرسای زندگی کارگران و دهقانان

را تشدید می کند، بلکه سرمایه داران جزء و سرمایه داران ملی مستقل را به سوی ورشکستگی می راند. هیئت حاکمه استثمارگر و وابسته به کمک امپریالیسم آزادیهای دموکراتیک را از اقشار و طبقات مختلف خلق ما اعم از زن و مرد سلب نموده است.

زنان در اجتماع ما به طور ویژه ای در موقعیت بسیار ضعیف تری از مردان قرار دارند. زنان علاوه بر اینکه مانند مردان، به علت ستم و چپاولگری امپریالیسم و دستیاران داخلی اش زندگی اسفناکی را می گذرانند، به خاطر قوانین، سنن و عقاید کهنه که خود نتیجه دو خصالت اساسی اجتماع ما می باشند، تحت ستم مردان هستند. آیا این وضعیت زنان ما اتفاقی است؟ مسلماً نه! ضعف موقعیت زنان در اجتماع ما درست مولود وضعیتی است که در بالا شرح داده شد. این امر فقط منحصر به ایران نیست، بلکه در کلیه کشورهای که اساس روابط تولیدی و اجتماعی غالب در آنها مالکیت خصوصی (بروسایل تولید) می باشد، یعنی در کلیه جوامع استثماری، همین وضعیت مشاهده می شود. حتی در پیشرفته ترین جمهوریهای سرمایه داری نیز اگر چه از بعضی لحاظ زنان و مردان ظاهراً در مقابل قانون مساویند ولی قوانین، کلیه جوانب زندگی را نمی پوشانند و مهم تر از آن به علت ضعف موقعیت اقتصادی زنان و وابستگی شدید آنان به مردان همان تساوی بسیار ناقص قانونی موجود هم به هر حال به نفع مردان تمام می شود.

آیا وضعیت ضعیف تر زنان در میهن ما و دیگر جوامع طبقاتی از ابتدا به همین صورت بوده و در آینده نیز تغییر نخواهد کرد؟ جواب این سؤال منفی است. وضعیت زنان همپای تکامل تاریخ جوامع مختلف دستخوش تغییرات عظیمی بوده است و علاوه بر آن وضعیت زنان در کشورهای سوسیالیستی نشان می دهد که زنان کشور ما نیز مانند مردان می توانند سرنوشت خویش را به دست گیرند و در راه ساختن زندگی نوین برای خود و خلقهای سراسر جهان گام بردارند.

برای بررسی بیشتر مسائل فوق، ما ابتدا بینش علمی، یعنی مارکسیستی – لنینیستی را نسبت به مسئله زن تشریح کرده، سپس با نگرشی به وضعیت فعلی زنان در ایران چگونگی رهائی زنان را در کشورمان مطرح خواهیم کرد.

بینش مارکسیستی نسبت به مسئله زن

1- مراحل مختلف تکامل جامعه و موقعیت اجتماعی زنان

اساس حیات جامعه انسانی، همانطور که مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا می گوید، فعالیت برای تولید مایحتاج زندگی است. همواره با رشد بشر و کسب تجربیات، فعالیت و کارائی انسان در ساختن و بکار بردن ابزار جدید تولید و بالنتیجه تکامل ابزار تولید، روابط بین انسانها که بستگی به نحوه مالکیت ابزار تولید دارد دستخوش تحول عظیمی گردیده است. زمانی بود که انسانها برای امرار معاش خویش از ابتدائی ترین وسایل استفاده می کردند و هر فرد می توانست این وسایل را بسازد. ابزار تولید در مالکیت خصوصی فرد و یا اقلیت مشخصی قرار

نداشت. علاوه بر این به علت سطح پائین مهارت و بهره‌وری کار، انسانها مجبور بودند برای ادامه زندگی با هم نهایت تشریک مساعی را کرده، به‌طور اجتماعی زندگی کنند. ستم و استثمار فرد از فرد موجود نبود. در این دوران که به جامعه اشتراکی اولیه موسوم است، مالکیت وسایل تولید جمعی و زندگی گروهی بود و طبیعتاً طبقات ستمگر و ستمکش، استثمارگر و استثمارشونده در کار نبودند.

در مرحله ابتدائی این دوران زنان کنترل‌کننده تولید به حساب می‌آمدند زیرا در تولید کشاورزی ابتدائی که نوع غالب تولید در آن زمان بود، نقش اصلی را داشتند. در این مرحله پدر فرزندان مشخص نبوده و کلیه فرزندان از طریق مادر شناسائی می‌شدند و گروههای اجتماعی به صورت گروه‌ها (زن‌ها یا طایفه‌ها)ی مادری زندگی می‌کردند. قواعد ارث برخلاف مرحله بعدی، بر اساس اعقاب مادری بود. به‌جای اینکه مردان زن بگیرند، زنان شوهر اختیار می‌کردند و خلاصه روابط زن و مرد برعکس روابط کنونی بود. زنان تسلط کامل بر امور گروهها داشتند. یعنی در این مرحله سیستم «مادر سالاری» برقرار بود.

با پیدایش گله‌داری و همراه پیدایش و رشد مالکیت خصوصی وضعیت زنان در اجتماع نیز کم‌کم تغییر کرد. از یک طرف اهلی کردن حیوانات و دامپروری که توسط مردان انجام می‌گرفت به نوع غالب تولید تبدیل گشت و مردان نقش اصلی را در تولید نوع جدید به عهده گرفته، طبیعتاً مالک محصول تولید و کلیه ثروت‌های مربوط به آن شدند. فعالیت زنان محدود به کار خانگی شده و از فعالیت در تولید جدید به دور ماندند. از طرف دیگر ازدواج گروهی که ابتدا تمام قبیله را دربر می‌گرفت به تدریج تبدیل به ازدواج دو نفره (جفتی) گردید که البته هر دو طرف حق فسخ آنرا داشته و از حقوق کاملاً مساوی برخوردار بودند. بدین طریق پدر کودک کاملاً مشخص شد. این عوامل که در اثر رشد مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به وجود آمدند زمینه مساعدی فراهم کردند که قواعد ارث به نفع مردان که نقش اصلی را در تولید ایفا می‌کردند تغییر یابد. الغای قوانین ارثی مادری و تسلط قواعد ارثی پدری باعث سرنگونی مادرسالاری و جایگزینی سیستم پدرسالاری شد. این واقعه که دقیقاً مولود وجود مالکیت خصوصی و دور ماندن زنان از تولید اجتماعی است شکست تاریخی زنان بود. از آن پس موقعیت اجتماعی زنان ضعیف گشت تا به آنچه که امروزه می‌بینیم رسید.

افزایش همه‌جانبه تولید در تمام رشته‌ها به این منجر شد که از یک طرف انسان بیشتر از احتیاجش تولید کرده، برای آینده خود ذخیره کند و از طرف دیگر برای ساختن ابزار تولید تقسیم کار بر حسب تخصص انجام پذیرد. این عوامل از هر فرد، گروهها و قبایل انسانی کار بیشتری طلب می‌کرد که نمی‌توانست توسط خود آنان تأمین شود. مثلاً احشام متعلق به یک گروه سریعتر از انسانها تکثیر حاصل می‌کردند و طبیعتاً تعداد افراد گروه برای نگهداری و مراقبت آنها کافی نبود. در این صورت لازم آمد که از اسیران جنگی که تا به حال کشته می‌شدند اکنون به صورت بردگان استفاده شود. بدین ترتیب اولین تقسیم کار بزرگ اجتماعی به ظهور پیوست. برای اولین بار اجتماع به دو طبقه متخاصم بردگان و برده‌داران تقسیم گردید. این وضع دقیقاً به علت رشد مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که بردگان نیز جزئی از آن محسوب می‌شدند، به وجود آمد. روابط تولید برده‌داری برای اولین بار در تاریخ، استثمار و ستم را در جوامع مسلط کرد: استثمار طبقه بردگان و ستم به آنان توسط طبقه برده‌داران. همپای تغییر عظیم اجتماعی و پیدایش نظام برده‌داری، وضعیت زنان نیز در اجتماع دگرگون

شد. استثمارگران از ضعف موقعیت اجتماعی زن استفاده کرده، آنها را حتی بیشتر از مردان استثمار می کردند. زن ارباب به عنوان سرخانه دار و سرپرست کنیزان شوهرش انجام وظیفه می کرد. بین بردگان نیز که در تولید کشاورزی، گله داری و غیره شدیداً استثمار می شدند تمایز قائل بودند بدین معنی که از بردگان زن، نه در کارهای تولید اجتماعی، بلکه بیشتر در کارهای منفرد، یکنواخت و کم اهمیت خانگی مانند ریسندگی، امور خانه داری، خیاطی و به خصوص در صورت داشتن زیبایی به منظور معاشقه استفاده می شد. تاریخ یونان، رم، فرانسه و آلمان پر از داستانهایی از موقعیت پست اجتماعی و تحقیر آمیز زنان است. زن برای مرد به صورت جزئی از وسایل تولید درآمد. زنان در پشت درهای قفل شده خانه ها کاملاً محدود و تحت مراقبت بوده، از کارهای اجتماعی برکنار شدند. کار خانگی زنان که در جامعه اشتراکی اولیه جنبه اجتماعی داشت در جامعه برده داری تبدیل به خدمت خصوصی برای مردان شد.

بدین ترتیب با به وجود آمدن طبقات، زنان هم به دو طبقه تقسیم شدند: یک طرف زنان طبقات حاکم که از کار تولیدی سخت رها شده و زندگی مرفهی داشتند، ولی از آنجا که در اجتماع پدرسالاری فعالیت اجتماعی را از دست داده بودند وابسته به مرد گشتند و دیگر وظیفه ای جز ارضای خواستهای شوهر و تولید نسل نداشتند و بدین ترتیب توانایی خلاق خود را صرف خودآرائی، طنازی و اعمال نفوذ غیرمستقیم توسط شوهران و پسران خود می کردند. این زنان عروسک صفت هستند که تصویری از زن به مثابه یک موجود بی ارزش و سبک سر به وجود آورده اند. از طرف دیگر زنان طبقات زحمتکش که نان می پختند، لباس می دوختند، نخ می ریسیدند، خانه و لباس تمیز می کردند. این زنان با وجود انجام کار و فعالیتی که از نظر اجتماعی مفید و لازم بود هیچگونه حقوقی نداشتند و حتی به علت انجام این کارها، پست شمرده می شدند و ارزش آنها با معیارهای زیبایی که زنان طبقات حاکم به وجود آورده بودند و برآوردن آن برای زنان زحمتکش غیرممکن بود سنجیده می شدند.

در دوران برده داری، در روابط زناشویی نیز تغییر عظیمی پدیدار شد. استثمارگران که زنان را از صحنه تولید اجتماعی هر چه بیشتر دور نگهداشته بودند، به تدریج سنت فسخ دو طرفه ازدواج را برچیدند و ازدواج دو نفره را تبدیل به ازدواج تک همسری کردند. تک همسری نه تنها برای حل اختلافات زن و مرد که در اواخر جامعه اشتراکی پایه گذاری شده بود ابداع نشد بلکه به عکس برای انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر به روی صحنه ظاهر گشت. محدودیت جنسی زنان و آزادی معشوقه گیری و زنا برای مردان که از زمان پیدایش ازدواج دو نفری پایه گذاری شده بود در نظام برده داری کاملاً تحکیم گشت، به طوری که تک همسری از ابتدا فقط برای زنان بود، خصلتی که تا امروز به شدت پابرجا است. از طرفی معشوقه گیری به تدریج به شدیدترین شکل خود یعنی فحشاء تکامل یافت. اساس وجود فحشاء نیز مانند تک همسری، مالکیت خصوصی وسایل تولید و جامعه طبقاتی است. چنانچه انگلس در کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» می گوید:

«همانطور که با ظهور نابرابری ثروت (مرحله آخری بربریت) در بعضی جاها و به ندرت، کار مزدوری در کنار بردگی ظاهر گشت، در همان زمان نیز به عنوان نتیجه لازم این همزیستی، شغل فحشاء برای زنان آزاد در کنار تسلیم اجباری زنان برده به وجود آمد.»

چنانچه دیده می شود با به وجود آمدن روابط استثماری و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، زنان به موقعیت اجتماعی ضعیفی در غلطیده، تک همسری فقط برای زنان و فحشاء که مکمل آنست رواج پیدا نمود.

روابط تولیدی برده داری ابتدا با سطح رشد نیروهای مولده، یعنی انسانها و وسایل کار آنها سازگار بود ولی به تدریج که فعالیت انسانها و وسایل کار آنها تکامل پیدا کرد، روابط کهنه برده داری سدی در مقابل رشد جامعه گشت. این تضاد بدان منجر شد که برای پیشرفت همه جانبه تولید و فعالیت انسانها باید روابط تولید کهنه حتماً عوض می شد. این امر در طی یک دوره شورش و سرکوب، به انقلابی عظیم منجر شده، نظام فئودالی (ارباب - رعیتی) به جای برده داری سابق نشست. روابط تولیدی جدید از یک طرف نیروهای مولده را آزاد ساخت و باعث رشد سریع تولید گشت و از طرف دیگر روابط استثماری جدیدی بنا نهاد (استثمار بر اساس بهره کشی)، مالکیت خصوصی تحکیم گردید و فقط شکل استثمار زحمتکشان عوض شد. زحمتکشان اعم از زن و مرد تحت ستم خانها، حکمرانان، مالکین و امرای مستبد قرار گرفتند. دهقانان به زمین وابسته شدند و برای تأمین معاش خویش باید اجباراً چند برابر احتیاج خود برای ارباب کار می کردند. در عصر فئودالیسم استثمارگران از مذهب فوق العاده استفاده نموده، تحت عنوان خواست خدا و قوانین شرعی، زحمتکشان را فریب داده، پایه های تسلط خویش و استثمار را ازلی قلمداد کردند (شاه استثمارگر و خود فروخته نیز چنین ادعا می کند و این را از اعقاب خویش به ارث برده است). با این همه تعداد شورشهای دهقانان برای آزاد نمودن خویش از زیر سلطه ستمگران بیشمار است. در جوامع فئودالی مانند جوامع برده داری تولید عمدتاً برای فروش نبوده، بلکه برای مصرف داخلی فئودالها انجام می شد. در نتیجه به نیروی کار زنان احتیاج نبود و زنان مانند قبل به کارهای شاق، یکنواخت و منفرد خانه اشتغال داشتند. البته در اینجا و آنجا زنان به خاطر کمک به شوهران خویش، برای ارباب به زراعت می پرداختند ولی این روند هیچگاه غالب نبود. در ضمن زنان فقط در صورت اجازه شوهر خویش حق کار کردن را داشتند. قوانین مدنی فقط برای مردان بود و زنان اصلاً به حساب نمی آمدند. آنها عنصری غیرفعال و انگل محسوب می گشتند و هیئت حاکمه، مذهب را نیز به یاری طلبیده، تحت پرچم آن علاوه بر تشدید استثمار و تحمیق زحمتکشان، استیلائی مردان بر زنان را استحکام بخشید. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و کنترل تولید توسط اقلیتی ناچیز باعث گردید که هم تک همسری و هم عدم شرکت زنان در اجتماع ادامه یابد. تک همسری دو صد چندان قدرت گرفت و به مردان علناً اجازه اختیار معشوقه و یا اختیار چند همسر داده شد. زنان و دختران زحمتکش عملاً به دلخواه اربابان در اختیار آنان قرار می گرفتند. آنان به صورت بازیچه ای برای مردان و ابزار تولید فرزند درآمدند و استقلال فکری خویش را از دست داده، کاملاً وابسته و مطیع مردان شدند. فحشاء نیز که مکمل تک همسری است به صورت نیمه رسمی درآمد و قانون آنرا تحمل کرد. در چنین وضعی روشن است که زنان از مزایای اجتماعی مردان، به هیچ وجه بهره مند نمی باشند. اینست وضعیت حقیر زنان در جامعه فئودالی: دور بودن از تولید اجتماعی، شرکت نداشتن در امور اجتماعی، تحکیم تک همسری برای زنان و چند همسری برای مردان، وابستگی کامل زن به شوهر، به رسمیت نشناختن وجود زنان در قوانین مدنی، محروم بودن از مزایای اجتماعی مردان. اینها همه مولود چیست؟ بدون شک، جامعه طبقاتی و مالکیت -

خصوصی بر وسایل تولید.

رشد و پیشرفت همه جانبه تولید در جوامع فئودالی، پیدایش تجارت، صنعت را به دنبال داشت که خود نیازمند انسانهای آزاد و بدون وسایل تولید بود. یعنی دهقانها باید آزاد می گردیدند تا بتوانند توسط اربابان جدید یعنی سرمایه داران، استثمار شوند. این بود که به تدریج روابط تولید فئودالی نیز سدی در مقابل رشد نیروهای مولده یعنی رشد جامعه گشت. این تضاد منجر به انقلابات بورژوازی گردید که نمونه کلاسیک آن انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم است. بدین ترتیب روابط سرمایه داری جایگزین روابط کهنه و عقب مانده فئودالی شد، دهقان تبدیل به کارگر گردید که هیچگونه وسیله تولیدی از خود نداشت.

در جامعه سرمایه داری استثمار به نحو قابل ملاحظه ای شدیدتر از قبل است. مالکیت خصوصی بیداد می کند و سبب جلوگیری از تأمین احتیاجات واقعی جامعه می گردد. برای سرمایه داران سن و جنس کارگر مهم نیست، آنها منافع خویش را که از استثمار دیگران به دست می آید می خواهند و برای تضمین آن از به کمک گرفتن هیچ وسیله ای روگردان نیستند. آنها نه فقط مردان را زیر مهمیز خود کشیده تا آخرین رمق از نیروی کار آنان به نفع انباشت سرمایه و سود خود استفاده می کنند بلکه به علت پائین بودن سطح دستمزد و دیگر توقعات، زنان و کودکان آنان را نیز مستقیماً استثمار می کنند. مارکس در این مورد می نویسد:

«ورود ماشین به عرصه تولید احتیاج به نیروی عضلانی را از بین برده، وسیله ای برای استخدام کارگران با نیروی عضلانی کم گردید. به همین جهت کار ارزان زنان و کودکان، اولین چیزی بود که سرمایه دارانی که ماشین بکار می بردند به سوی آن رفتند. این جانشین نیرومند کار و کارگر در عین حال باعث ازدیاد تعداد کارگران مزدور گردید و کلیه اعضای خانواده زحمتکش را بدون تمایز سن و جنس دربرگرفت.» (سرمایه - جلد اول)

در عصر سرمایه داری برخلاف دورانهای قبل به علت پیشرفت تولید دیگر نیروی کار مردان تکافوی تولید اجتماعی را نمی کند، در این صورت سرمایه داران همانطور که به خاطر احتیاج به استثمار نیروی کار دهقانان، آنان را «آزاد» کردند، همانطور هم زنان را فقط و فقط به خاطر استثمار نیروی کارشان «آزاد» کرده اند. آنها فریاد می زنند که ما زنان را آزاد کردیم! آنها مانند روباه حیلہ گر ماهیت کار خود را با ظاهرسازیهای عوامفریبانه مخفی می کنند ولی باید دانست که آنها نیروی کار زنان را آزاد کرده اند تا آنرا به طور کامل استثمار کنند، آنها خود را در استثمار زنان آزاد کرده اند و نه زنان را. سرمایه داری به خاطر منافع خویش برای اولین بار پس از جامعه اشتراکی اولیه درهای تولید اجتماعی را بار دیگر به روی زنان باز کرده است. اما چگونه؟ به صورتی که اگر زنان بخواهند وظایف خانه داری را انجام دهند از کار در خارج خانه باز مانده، خانواده و نیز خود آنان قادر به امرار معاش نخواهند بود و اگر بخواهند در تولید عمومی شرکت کنند دیگر وظایف خانوادگی خویش را نمی توانند انجام دهند. سرمایه داران برای زندگی زنان و کودکان و کانون خانوادگی آنان و موقعیت اجتماعی زنان هیچ ارزشی قائل نیستند، تنها چیزی که برایشان مطرح است انباشت سرمایه و سود است و بس. موقعی که زنی 12 تا 13 ساعت در روز در کارخانه ای کار می کند و شوهرش هم همانقدر در همانجا یا جای دیگر کار می کند چه بر سر کودکان آنها می آید؟ پر واضح است که آنان مانند علفهای خودرو بار می آیند و علاوه بر خطرات جانی، شدیدترین عواقب فساد اخلاقی و روحی آنان را تهدید می کند. در واقع سرمایه داران از زنان

به عنوان نیروی تولید ذخیره استفاده می کنند. آنها لزوم توانائی زنان را در فعالیتهای تولیدی نه قبول کرده و نه رد می کنند. به این ترتیب هر وقت احتیاج به نیروی کار بیشتری است زنان را به کار در خارج از خانه تشویق می کنند و درآمد مردان را در سطحی نگاه می دارند که کفایت خرج خانواده را ندهد و زنان مجبور به کار شوند و هر وقت احتیاج به نیروی کار کمتری بود اول از همه زنان را مرخص می کنند. با این سیاست آنها مجبور نیستند که برای نگهداری و تربیت کودکان، اماکن عمومی به وجود بیاورند و همچنین برای تربیت و پرورش نیروی کار زنان نیز اقدام کافی نمی کنند. به همین علت هم آنها می توانند از زنان به عنوان ارزانترین نیرو بهره ببرند. هر جا زنان خارج از خانه کار می کنند نسبت به مردان هم طبقه خود کارهای پست تر و کم درآمدتر را به عهده می گیرند، چه در کارخانه، چه در ادارات و چه در سطح تحصیل کرده ها. در جامعه سرمایه داری حتی زنانی که در خارج از خانه کار می کنند از نظر اقتصادی وابسته به مردان باقی می مانند چون اولاً به خاطر پستی کار، درآمدشان نیز کم است؛ ثانیاً اطمینان ندارند که بتوانند همیشه با کارشان خرج زندگیشان را تأمین نمایند؛ ثالثاً زندگی زناشویی را تنها راه فرار از محیط وحشتناک کار که در آن تحت استثمار و تحقیر هستند می دانند؛ و چون در این جامعه زنان در کنار کار خارج، تمام وظایف کار در خانه و تربیت فرزندان را نیز به عهده دارند، فشار شدیدتری را احساس کرده و زندگی و فعالیت در محدوده خانه را ترجیح می دهند. چنانکه در تمام جوامع سرمایه داری می بینیم که هنوز اکثریت زنان محکوم به فعالیت فقط در محدوده خانه هستند و از شرکت در تولید اجتماعی به دورند.

ازدواج بورژوازی مانند ادوار گذشته، تک همسری برای زن و ادامه تسلط مرد بر زن است. علاوه بر آن امروز اکثریت قریب به اتفاق ازدواجها محدود به وضعیت طبقاتی و صرفاً مصلحتی است. این ازدواجها، بهخصوص در طبقات استثمارگر به زشت ترین فحشاء می انجامد. فحشائی که مکمل تک همسری است، آزاد و علنی و قانونیست.

دختران و زنان خانواده های فقیر در اثر فقر، جهل و نداشتن هر گونه تأمین مادی در دام شیادان و دلالان سرمایه داری، به وسیله ای برای کسب درآمد آنان تبدیل می شوند. دایر کردن فاحشه خانه ها و مکانهای عیش و طرب از پردرآمدترین کارها می شود. بورژوازی - این بهظاهر «حامی خانواده» - با تبلیغات زیاد، مردان را، چه متأهل و چه مجرد، علناً دعوت به کاباره ها و قمارخانه های خویش و هم آغوشی با فاحشه های تحت بردگی خویش می کند. این کاباره ها و قمارخانه ها و مکانهایی نظیر آن از طرف دولت بورژوازی پذیرفته هستند. در میان جوامع سرمایه داری رشد یافته، کشوری یافت نمی شود که در آن محله ها و شهرهای خاص خوشگذرانیهای طبقات مرفه وجود نداشته باشد. آن وقت گردانندگان چنین جوامعی سالوسانه فریادهای «احترام به خانواده» را سر می دهند!

بورژواها در حرف قول تساوی زن و مرد را می دهند ولی تاریخ کشورها نشان داده است که دمکراسی و تساوی که بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر ادعا می کنند فقط عبارات رنگ و روغن زده و فقط کلمات فریبنده آزادی و تساوی است. این شعار در حقیقت عدم تساوی زنان و مردان، تحقیر زنان و زحمتکشان را پرده پوشی می کند، مادامی که زنان بهطور مستقیم در تولید اجتماعی شرکت داده نشده اند، مادامی که زیر سلطه طبقات استثمارگر هستند، مادامی که وسایل تولید در دست عده قلیلی بوده و در کنترل زنان و مردان تولید کننده نیست،

مادامی که زنان حق تعیین سرنوشت خویش را در تمام جنبه ها ندارند، هرگز و هیچگاه نه آزادی وجود خواهد داشت و نه تساوی.

2- سوسیالیسم و رهائی زن

در طول رشد جامعه سرمایه داری، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تملک خصوصی رفته رفته حاد می شود و روابط تولیدی و رژیم نگهدارنده آن در مقابل رشد جامعه سد می گردند. اینست که دیر یا زود با مبارزات طبقات تحت ستم، این رژیم سرنگون شده و روابط تولیدی جدیدی تحت تسلط طبقه کارگر پی ریزی می شود. طبقه کارگر پس از سرنگون کردن بورژوازی و کسب قدرت سیاسی، زحمتکشان را به طرف ساختمان جامعه سوسیالیستی هدایت می کند. جامعه ای که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که سرمنشأ کلیه نابرابریهای اجتماعی منجمله نابرابری زن و مرد است حذف می شود. کنترل تولید به دست خود مردم (تولیدکننده)، هم مردان و هم زنان سپرده می شود و دمکراسی برای اکثریت جامعه یعنی زحمتکشان تأمین می گردد. تنها در آن موقع است که شرایط تساوی واقعی مردان و زنان فراهم می گردد. لنین می نویسد:

«جائیکه مالکین و سرمایه داران وجود دارند تساوی بین زن و مرد حتی در مقابل قانون نیز نمی تواند وجود داشته باشد. آنجائیکه خبری از مالک و سرمایه دار نباشد، جائیکه حکومت زحمتکشان زندگی جدیدی بدون وجود استثمارگران بنا می کند، آنجا شرایط تساوی بین مردان و زنان به وجود خواهد آمد.» (زنان و اجتماع)

بلافاصله پس از کوتاه کردن دست استثمارگران از زندگی مردم زحمتکش، با وضع قوانین کاملاً برابر در مورد مزد مساوی برای کار مساوی، استراحت و تفریح، بیمه های اجتماعی، آموزش مجانی، کمک به مادران و نوزادان، در دسترس گذاردن شبکه های وسیع پرستاری و نگهداری اطفال، زمینه تساوی واقعی مردان و زنان به وجود می آید. ولی کمونیستها تنها به وضع قوانین اکتفا نمی کنند، بلکه با کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم، آزادی زنان را تأمین می نمایند. زیرا سوسیالیسم برای زنان اجتماعی (نظامی) است که در آن اقتصاد کوچک خانواده جای خود را به اقتصاد عظیم اجتماعی - صنعتی - کشاورزی می دهد. سوسیالیسم زنان را به مقیاس وسیع در کنترل تولید شرکت می دهد و سیاست را در دسترس آنها می گذارد. فقط آن زمان است که زنان آزاد و سربلند خواهند شد، فقط در آن زمان است که زمینه ای واقعی برای از بین بردن طرز تفکر فعلی اجتماع نسبت به زنان فراهم خواهد آمد، سوسیالیسم با از بین بردن ریشه اقتصادی استثمار زنان، آنان را در کلیه کارهای اجتماعی شرکت داده، کنترل زندگیشان را به دست خودشان خواهد سپرد، با تعصبات و خرافات مذهبی و سنتی که مایه انحراف و انحطاط افکار مردم می گردد مبارزه کرده و به وسیله اقناع و تشویق، افراد را تربیت اجتماعی خواهد داد. سوسیالیسم استعداد زنان را شکوفان خواهد کرد و خلاقیت از دست رفته آنان را بار دیگر به آنها پس خواهد داد. آنان را در مقابل مردان بر پایه مساوی قرار داده، دوست و متحد و شریک مردان در پیشبرد جامعه و ساختمان یک زندگی استوار بر اساس اعتماد متقابل، اتحاد، کمک متقابل، تعمیم تک همسری، کار و ... خواهد نمود. سوسیالیسم زنان را از صورت عناصر وابسته و عروسکان زیبا و طنز درآورده، به انسان واقعی و مستقل و مفید تبدیل می کند.

در جامعه سوسیالیستی، در مورد خانواده هم دگرگونی اساسی ایجاد می گردد. طبقات استثمارگر برای انحراف فکری زحمتکشان، واقعیات را تحریف کرده و به آنها درباره دورنمای جامعه کمونیستی دروغ می گویند. آنها می گویند کمونیستها به خانواده اعتقاد ندارند. ما به این جرم اعتراف می کنیم که به خانواده بورژوازی اعتقادی نداریم. ما می خواهیم خانواده بورژوازی را که بر پایه تسلط مرد بر زن گذارده شده، نابود کنیم. مارکس و انگلس می نویسند:

«خانواده کنونی یعنی خانواده بورژوازی بر چه پایه ای بنا شده است؟ بر اساس سرمایه، بر اساس منافع خصوصی، این شکل خانواده فقط در میان بورژوازی وجود دارد.» (مانیفست حزب کمونیست)

شکل خانواده بورژوازی عملاً در میان پرولتاریا موجود نیست، زیرا در اینجا علی که باعث شده بود مرد به خاطر آن تک همسری به وجود آورد، به خصوص ثروت، اصلاً وجود ندارد. خانواده بورژوازی همراه مکمل خویش فحشاء، موقعی محو خواهد شد که اساس آن یعنی سرمایه و طبقات استثمارگر محو گردند. در آن زمان، خانواده های جدیدی با ارزش های جدید بر اساس کار و نه سرمایه، بر اساس تک همسری هم برای مردان و هم برای زنان، بر اساس برابری زنان و مردان، نه بر اساس تسلط مردان بر زنان پدیدار خواهند گشت. انگلس می نویسد:

«آزادی کامل ازدواج فقط زمانی می تواند عموماً برقرار شود که الغاء تولید سرمایه داری و مناسبات مالکیت ناشی از آن، کلیه ملاحظات اقتصادی جانبی را که هنوز تأثیر چنان عظیمی در انتخاب همسر دارند، از بین ببرد زیرا آن موقع است که انگیزه دیگری غیر از تمایل متقابل باقی نمی ماند.» (منشاء خانواده ...)

و در همانجا در مورد تک همسری در جامعه سوسیالیستی می گوید:

«... اما آنچه به طور قطع از تک همسری زدوده می شود، کلیه آن خصوصیات است که از طریق روابط مالی بر آن حک شده است. این خصوصیات عبارتند از: اولاً برتری مرد و ثانیاً قابل انحلال نبودن ازدواج. برتری مرد در ازدواج نتیجه ساده برتری اقتصادی اوست که با محو برتری اقتصادی مرد، خود به خود از بین خواهد رفت. قابل انحلال نبودن ازدواج، قسمتی به علت وضعیت اقتصادی است که تک همسری در آن پدیدار شد و قسمت نیز به علت سنت دورانی است که روابط بین وضعیت اقتصادی و تک همسری هنوز کاملاً شناخته نشده و تحت یک شکل مذهبی به افراط کشانیده شده بود.»

طبقات ستمگر که از نفوذ عقاید کمونیستی در میان مردم شدیداً وحشت دارند، تلاش می کنند که با انواع حیل آنها را از سوسیالیسم و کمونیسم روگردان کنند. آنها یکصدا فریاد می زنند که کمونیستها می خواهند اشتراک زنان را عملی نمایند و روابط بی بند و بار جنسی برقرار نمایند. اینها نیز یاوه گوئی بیش نیست. مارکس و انگلس می نویسند:

«طبقات ستمگر به همسرانشان فقط به عنوان وسیله تولید می نگرند، آنها شنیده اند که کمونیستها خواهان بهره برداری مشترک از وسایل تولید هستند. در این صورت طبیعتاً نتیجه ای جز این نمی گیرند که بهره برداری مشترک شامل زنان نیز خواهد شد.» (مانیفست ...)

عجیب است که حتی ذره ای هم به خاطر این تهی مغزان خطور نمی کند که هدف واقعی ما کمونیستها از بین بردن وضعیت زنان به عنوان وسیله تولید است. در حقیقت این ازدواج بورژوازی است که سیستم اشتراک همسران می باشد. ما کمونیستها از جانب کسانی مورد

اتهام پوچ قرار می گیریم که خود به در اختیار داشتن زنان و دختران ستمکش و نیز به فحشاء عمومی قانع نبوده، از گمراه نمودن همسران یکدیگر نیز نهایت لذت می برند و به آن افتخار هم می کنند. در اجتماع سوسیالیستی آن روابط اجتماعی برقرار است که برخلاف اکنون که زنان وسیله تولید قلمداد می شوند، وضعیت آنان به عنوان تولیدکننده و نه وسیله تولید ارتقاء یافته، تک همسری هم برای مردان و هم برای زنان تعمیم می یابد. در اجتماع سوسیالیستی چنانچه در جمهوری خلق چین، جمهوری سوسیالیستی آلبانی، جمهوری دموکراتیک خلق ویتنام و جمهوری دموکراتیک خلق کره مشاهده می کنیم، اشتراک زنان به هیچ وجه وجود نداشته، برعکس تعمیم وفاداری به ازدواج برقرار گشته است.

در مورد روابط جنسی هم می گوئیم که این بورژوازی و دیگر طبقات ستمگر هستند که بی بند و بارند نه کمونیستها. دیدیم که چگونه بورژوازی طرفدار پر و پا قرص این بی بند و باری است و از آن به عنوان مخدر افکار توده های مردم استفاده می کند و سعی دارد که این بی بند و باری همراه سایر مواد مخدر در میان مردم شیوع یابد. در حالیکه کمونیستها شدیداً مخالف آن بوده و با آن شدیداً مبارزه می کنند. لنین می نویسد:

«انقلاب به ازدیاد و تمرکز فکر افراد و توده ها نیازمند است. انقلاب شرایط احساسات افسار گسیخته را نمی تواند تحمل کند. افسارگسیختگی در زندگی جنسی یک پدیده بورژوایی بوده و پدیده ای از انحطاط است. پرولتاریا طبقه ایست رشد یابنده، او به مخدرات مثل داروهای محرک یا مخدر احتیاج ندارد. تخدیر چه به وسیله زیاده روی در روابط جنسی و چه در الکل. پرولتاریا بی حرمتی، فساد و وحشی گری سرمایه داری را نباید فراموش کند و فراموش هم نخواهد کرد. او شدیدترین محرک خود را از جانب موقعیت طبقاتی و افکار کمونیستی دریافت خواهد نمود. پرولتاریا هوشیاری می خواهد. در اینصورت تکرار می کنم: هیچگونه ضعف، هیچگونه اتلاف و هیچگونه نابودی نیروها را نباید اجازه داد. کنترل نفس و انضباط نفس حتی در عشق، بردگی نیست.» (لنین - درباره مسئله زن)

در خاتمه در مورد دورنمای تنظیم روابط جنسی و شکل خانواده در جامعه کمونیستی، ما به بیانات انگلس استناد می کنیم:

« ما نمی توانیم طریقه تنظیم روابط جنسی را پس از سرنگونی سرمایه داری به طور دقیق حدس بزنیم. ما می توانیم حدس بزنیم که چه عواملی از بین خواهند رفت. اما چه چیز جدید به وجود می آید؟ این موقعی جواب داده می شود که نسل جدیدی رشد کند، نسل جدیدی از مردان که هرگز معنی خرید جسم زنان با پول یا به وسیله قدرت اجتماعی دیگری را نمی دانند، نسل جدیدی از زنان که هرگز معنی تسلیم به مردان را جز به خاطر عشق واقعی یا معنی امتناع از تسلیم را به خاطر عواقب اقتصادی نمی دانند، موقعی که این نسل در جهان رشد کند به آنچه که امروزه هر کسی فکر می کند باید انجام گیرد، اهمیت چندانی نخواهد داد. آنها رفتار و کردار خود را خواهند داشت و افکار عمومی متناسب با آن را در مورد اعمال هر فرد به وجود خواهند آورد و آن پایان داستان امروزی است.» (منشاء خانواده ...)

وضع زنان در ایران

بنابر آنچه که در قسمت اول دیدیم، زنان در جوامع طبقاتی و استثمارگری به هیچ وجه آزاد نبوده و تحت ستمهای چند لایه که ناشی از مالکیت خصوصی و استثمار اکثریت توسط اقلیت می باشد قرار دارند و تنها با از بین بردن مالکیت خصوصی و ایجاد جامعه سوسیالیستی است که زمینه آزادی زنان و برابری کامل مرد و زن فراهم می آید. وضع فعلی زنان در ایران، چنانکه در زیر خواهد آمد، واقعیت مشخصی است که یکبار دیگر بینش علمی فوق را نسبت به مسئله زن تأیید می کند. ما در پرتو این بینش خواهیم کوشید اولاً وضع زنان کشورمان را از جوانب مختلف بررسی نماییم، ثانیاً دورنمای آزادی آنان را نشان دهیم.

1- وضع زنان از نظر اقتصادی

همزمان با رشد سرمایه داری وابسته در ایران، احتیاج سرمایه داری به نیروی کار فزونی یافت و در این میان، استفاده از نیروی کار زنان، مخصوصاً به علت ارزان بودن آن و کم توقعی زنان مورد توجه خاص قرار گرفت به طوری که هم اکنون در تعداد زیادی از کارخانه ها مثل بیسکویت سازی مینو - قرقره زیبا - باطری سازی ری.او.واک - لامپ سازی رشت - پارس الکتریک - شاپو لورنس و ... و در بسیاری از قسمتهای کارخانه های مثل کفش سازی (جم - ملی - بلا) و تولید لوازم الکتریکی - نساجی و مواد غذایی - منحصراً یا به طور عمده زنان را استخدام می کنند. از طرف دیگر با بالا رفتن هزینه زندگی، در اغلب خانواده های پائین و متوسط، گذران زندگی با تکیه فقط به درآمد مرد، دیگر امکان نداشته و زنان نیز ناگزیر از کار کردن در خارج از خانه می باشند. به علت دو عامل فوق، یکی ایجاد امکانات برای استفاده از نیروی کار زنان و دیگری احتیاج مادی زنان به کار کردن است که می بینیم روز به روز بر تعداد زنانی که در خارج از کارخانه کار می کنند افزوده می شود چنانکه تعداد زنان کارگر از 89000 نفر در سال 51، به 490000 نفر در سال 54 و تعداد زنان کارمند به 201000 نفر رسیده است. البته ارقام فوق که از منابع دولتی گرفته شده اند عده زیادی از زنان زحمتکش را که در منازل و یا کارگاههای کوچک مشغول به کارند شامل نمی شود.

در مناطق روستائی نیز، از دیرباز زنان نقش قابل توجهی در تولید کشاورزی داشته و در اکثر موارد نزدیک به نیمی از نیروی کار را تشکیل داده اند، علاوه بر آن، آنها در تولید صنایع دستی روستائی نیز سهم مهمی داشته و از این طریق کمک بزرگی به پیشبرد زندگی اقتصادی خانواده خود نموده اند. مطابق آمار دولتی 89% از کارگران کارگاههای کوچک نساجی در روستاها را زنان تشکیل می دهند. ولی در سالهای اخیر با بدتر شدن وضع کشاورزان و پائین آمدن تولیدات کشاورزی بسیاری از مردان روستائی خانه و زندگیشان را رها کرده و همراه زن و فرزندان راهی شهرها شدند. زنان این خانواده ها، یا اجباراً خانه نشین شده، به خیل

زنان غیرفعال شهری از نظر اقتصادی، پیوسته اند و یا آنکه به خدمتکاری در منازل مشغولند. در مقابل تعداد روزافزون زنان فعال از نظر اقتصادی، هنوز در حدود 8 میلیون نفر از زنان فقط به کار خانه‌داری اشتغال دارند. این زنان با وجود فعالیت شبانه روزی خود در منزل نه تنها به‌خاطر این کار دایمی از هیچ‌گونه حقوق و مزایایی بهره‌مند نیستند بلکه از آنجا که از نظر اقتصادی به‌طور مستقیم نقشی در پیشبرد امور خانواده و تهیه‌م‌ایحتاج آن ندارند، اغلب به عنوان افراد بی‌فایده و مفتخور تلقی می‌شوند.

وجود این تعداد زن خانه‌دار به این معنی است که اکثریت زنان کشور ما به دور از تولید اجتماعی به کار شاق و یکنواخت خانگی مشغول بوده و از لحاظ مادی متکی به مردان و فاقد استقلال اقتصادی می‌باشند.

آن‌عده از زنان ما نیز که در خارج از خانه کار می‌کنند چنانکه در قسمتهای زیر خواهیم دید از نظر مزد و حقوق، نوع شغل، ساعات کار و غیره در شرایط بدتر از مردان قرار داشته و به شدت تحت ستم قرار دارند.

در این میان زنان و دختران خانواده‌های روستائی وضع به‌خصوصی دارند. آنها گو اینکه از نظر شرکت در تولید اجتماعی مانند زنان شاغل هستند ولی از نظر وضع درآمد و سایر حقوق همانند زنان خانه‌دار می‌باشند.

میزان مزد و حقوق:

به‌طور کلی زنان زحمتکش شهر و روستا با وجود انجام کار مساوی با مردان (چه از نظر کمی و چه کیفی) مزد کمتری دریافت می‌کنند. به عنوان مثال متوسط دستمزد کارگران کشاورزی مرد در سالهای 50 و 51 به ترتیب 89 و 98 ریال بود (مطابق آمار دولتی) در حالیکه متوسط دستمزد زنان در همین سالها بیشتر از 48 و 52 ریال بوده است و یا در سال 53، کارگران زن کارخانه لامپ سازی رشت اعتصاب کرده، موفق شدند مزد خود را از روزی 55 ریال به 80 ریال برسانند. در حالیکه مزد مردان در کارخانجات مشابه حداقل 130 ریال بوده است. یکی از دختران کارگر که در کارخانه صنایع چوب رشت کار می‌کرد می‌گفت: «9 سال است که در این کارخانه کار می‌کنم و حقوق ماهیانه 290 تومان است».

این ارقام علاوه بر آنکه نشانه‌ای از وضع فلاکت‌بار کارگر و دهقان ایرانی به‌طور کلی است، مؤید ستم بیشتری است که به زنان زحمتکش وارد می‌شود. البته میزان دستمزد کارگران زن فقط در کارخانجات بزرگ دارای حساب و کتابی است، در کارگاههای کوچک همه چیز به دلخواه صاحب کارگاه است. در این کارگاهها غالباً ساعت کار محدود نیست و یا مزد روزانه بر اساس حداقل 12 - 10 ساعت کار تعیین می‌شود. در بعضی از کارگاهها، زنان در بدو کار باید مدتی را تحت عنوان آشنا شدن به طرز کار، مجانی کار کنند و بعداً هم باید انواع و اقسام شرایط تحمیلی صاحب کارگاه را قبول کنند. کارگر زن یکی از کارگاهها به مسخره می‌گفت: «حاجی آقا وقتی کار ما را قبول کرد اول ما را عقد می‌کند» مقصود او از عقد کردن، سند محضری بود که صاحب کارگاه از کارگران زن می‌گرفت که بر طبق آن هیچ‌گونه توقعی در مورد سود ویژه و مالک شدن سهام کارگاه نداشته باشند! البته سند مزبور دارای اعتبار قانونی نیست ولی حاجی آقای مذکور، با سوء استفاده از احتیاج شدید زنان به کار، این سند را وسیله‌ای برای خاموش نگه داشتن زنان کارگر در مقابل درخواست سود ویژه قرار می‌داد.

دختران و پسران روستائی رهنان از توابع اصفهان بعد از دو سه سال کار مجانی روزی یک تومان مزد می گیرند. علاوه بر آن در اطراف پهلویڈ شاهد آن بودیم که چگونه دختران قالی باف به فروش می رفتند، یعنی اینکه این دختران در مقابل پولی که خانواده هایشان دریافت می کنند مجبورند که مادام العمر برای خریدار کار کنند.

از نظر تساوی میزان حقوق، گو اینکه وضع زنان کارمند به مراتب از زنان کارگر بهتر است ولی مقدار حقوق کارمندان زن، به خصوص در مؤسسات خصوصی، کمتر از مردان است و اغلب از مزایائی که سازمانها و ادارات مختلف برای کارمندان مرد قائلند، مثل واگذاری خانه با اجاره ارزان، حق اولاد و غیره ... محرومند. اخیراً در بعضی از وزارت خانه ها و ادارات دولتی تحت عنوان «صرفه جوئی» به کار عده ای از کارمندان خاتمه داده اند و بیشترین تعداد از کارمندانی که به بهانه های مختلف اخراج شده اند و یا قرارداد کارشان تمدید نشده از میان زنان هستند.

ساعات کار:

برای زنان روستائی چه دهقان و چه کارگر کشاورزی، ساعات کار مفهومی ندارد. آنها در فصول کار با طلوع آفتاب شروع کرده، هنگام غروب آفتاب دست از کار می کشند. ساعت کار کارگران زن در کارخانجات بزرگ 9 ساعت در روز است که اگر حداقل وقت رفت و آمد را به آن اضافه کنیم 11 ساعت در روز می شود. در کارگاهها ساعت کار، روزانه 12 - 11 ساعت به طور قراردادی است که یک ساعت آن برای نهار منظور است. ولی در عمل، معمولاً این یک ساعت به یک ربع محدود می شود و ساعت ختم کار نیز از طرف صاحب کارگاه رعایت نمی شود و ساعات کار روزانه در واقع به بیش از 12 - 11 ساعت می رسد که به آن هم باید مدت رفت و برگشت را افزود. معمولاً هر قدر کارگاه کوچکتر باشد ساعات کار روزانه طولانی تر می شود، مطابق آمار دولتی بیش از 260 هزار نفر از زنان شاغل شهری از 36 تا 85 ساعت در هفته کار می کرده اند (سال 51).

بیمه های اجتماعی و امکانات رفاهی:

گو اینکه فقدان امکانات رفاهی و بیمه های اجتماعی برای طبقات زحمتکش کشور ما مسئله بزرگی است ولی در مورد این زنان کمبود شدیدتر بوده و بیشتر هم احساس می شود. در مورد روستائیان، چه زن و چه مرد، استفاده از بیمه های اجتماعی مطرح نیست چون بیمه اجباری شامل توده وسیع زحمتکشان روستاها نمی شود. حتی کارگران کشاورزی روستاها هم از قانون بیمه اجتماعی کارگران بهره مند نمی شوند. در نتیجه زنان روستائی که به علت کار شاق و مداوم، کمبود مواد غذایی و فقدان امکانات بهداشتی همیشه در معرض بیماریهای مختلف قرار دارند و دارای هیچگونه تأمینی از این نظر نبوده، درمانگاههای سازمان شاهنشاهی و یا سپاه بهداشت به فرض اینکه موجود هم باشند، بنا به تصدیق خود مسئولین، جوابگوی احتیاجات اهالی روستاها نیستند و کماکان دهقانان ما چه زن و چه مرد در مواقع بیماری باید دار و ندار خود را فروخته و روانه شهرها شوند.

از تأمین اجتماعی در موارد پیری و از کار افتادگی هم خبری نیست. مطابق آمار دولتی از 121000 کارکنان فامیلی زن در روستاها 10000 نفر آن 65 سال به بالا دارند. این نشان می دهد که زنان روستائی ما که از اولین سالهای زندگی به کار سخت کشاورزی می پردازند و

تا دم مرگ مجبور به ادامه این کار هستند.

زنان کارگر شهری گو اینکه قانوناً باید بیمه باشند ولی مطابق آمار سال 51، از 89000 نفر کارگر زن تنها 18241 نفر بیمه بوده اند. تأکید می کنیم که تعداد کل زنان کارگر با توجه به تعداد زنانی که در کارگاههای کوچک و یا منازل کار می کنند (و آمار آنها در مراجع رسمی ثبت نیست) بیشتر از آن است که در ارقام رسمی ذکر می شود بنابراین نسبت کارگران زن بیمه شده به کل کارگران زن در واقع کمتر از نسبت $18241/89000$ (20%) است.

بیمه نبودن کارگران به معنی ثبت نشدن موقعیت آنان در مراجع رسمی است و این به معنای محروم بودن آنان از استفاده از همان امکانات ناچیز موجود می باشد. یعنی کارگرانی که بیمه نیستند (در واقع اکثریت زنان کارگر) باید پول دوا و درمانشان را شخصاً بپردازند، هفت روز هفته را بدون تعطیلی کار کنند، حق استفاده از مرخصی سالیانه و معذوریت به خاطر بیماری و زایمان را ندارند. هر وقت که صاحب کار بخواهد بیرونشان می کند و در مواقع از کار افتادگی هم از هیچگونه حقوقی بهره مند نمی شوند.

کارمندان زن در مؤسسات دولتی غالباً بیمه هستند ولی اکثر کارمندان زن مؤسسات خصوصی و همچنین عده ای از کارمندان زن مؤسسات دولتی که به طور پیمانی استخدام می شوند، بیمه نیستند (البته در این محرومیت با مردان کارمند در شرایط مساوی شریکند).

زنان زحمتکش ما علاوه بر آنکه در محیط کار شدیداً استثمار می شوند و شدت این استثمار گاهی بیشتر از مردان است بار مسئولیت اداره خانواده را نیز به دوش دارند. اکثریت قریب به اتفاق آنها بعد از 10 - 12 ساعت کار در بیرون از خانه مجبورند که به تهیه غذا و نظافت خانه و فرزندان پرداخته، حتی به کار و (بعضاً) درس فرزندان نیز برسند. خستگی کار روزانه و به دنبال آن انجام کارهای خانه، خیلی زود قوای بدنی آنها را درهم شکسته و آنان را در معرض بیماریهای مختلف و پیری زودرس قرار می دهد.

با همه اینها بزرگترین مشکل زنان ما که در خارج از خانه کار می کنند مسئله نگهداری از فرزندان است. کم نیستند کارگرانی که فرزندان خردسال خود را برای رفتن به سر کار در خانه رها کرده و در برگشت با جسد بیجان آنها به علت خفگی، برق گرفتگی، سوختگی و غیره روبهرو شده اند. چندی پیش در یکی از مراکز «رفاه خانواده» فرزند پنج ساله یکی از زنان کارگر که به همراه مادرش به محل کار او رفته بود در دیگ جوشان شیر در آشپزخانه افتاد و به علت سوختگی شدید درگذشت. مسئول مرگ این بچه و بچه هائی نظیر او چه کسی است؟ زالوهای اجتماع ما به وسیله نمایندگان درباری و دولتی خود دائماً صحبت از شرکت زنان در کارهای تولیدی می کنند، ولی در مقابل، حاضر نیستند قسمت ناچیزی از استفاده کلانی را که از نیروی کار آنان می برند صرف ایجاد مراکزی برای نگهداری فرزندان آنان بنمایند. در کارخانه بیسکویت سازی مینو برای حل مسئله (!) فقط دختران را استخدام می کنند و زنان شوهردار را نمی پذیرند. تعداد زیادی از زنان شاغل و همچنین شمار زیاد حوادثی که برای فرزندان این زنان پیش می آید ضرورت ایجاد مهد کودکها و کودکستانها را آنقدر شدید کرد که رژیم را ناگزیر از آن نمود که برای رفع این مشکل تظاهر به اقداماتی بکند، به همین جهت است که هر از گاهی با بوق و کرنا جریان افتتاح مهد کودک یا شیرخوارگاهی را (مخصوصاً در قسمتهای فقیر نشین) به وسیله یکی از زنان متفرعن درباری می شنویم. اگر در نظر بگیریم که برای 490000 نفر زن کارگر و 201000 نفر کارمند زن (آمار سال

54) فقط به 97 مهد کودک و 25 شیرخوارگاه در سراسر مملکت وجود دارند (اکثراً هم در تهران هستند) به خوبی پی می بریم که محتوی «اقدامات رفاهی» دولت برای طبقات زحمتکش چیست؟

حتی بخشهایی که به نام بهداشت مادر و کودک در بعضی از مؤسسات دایر شده فقط به کار تنظیم خانواده یعنی دادن قرص و یا سایر وسایل حاملگی می پردازند و کاری به کار تغذیه و بهداشت کودکان و امراض گوناگون تناسلی که اغلب زنان زحمتکش ما به علت زایمانهای غیر بهداشتی، کم غذائی، کم خونی و عفونتهای مختلف به آن دچارند، ندارند. تعداد زنان ایرانی که در حدود سی سالگی یائسه می شوند، هم سطح عقب افتاده ترین کشورهای آفریقایی است. دولت ایران مانند دیگر دولتهای ارتجاعی، با علم کردن تنظیم خانواده و تبلیغ بر روی آن می خواهد گناه فقدان امکانات اجتماعی در مورد بهداشت مادر و کودک، نگهداری و پرورش اطفال و سایر نارسائیهای اجتماع را به گردن نفوس زیاد بگذارد ولی مردم ما دیگر گول این مزخرفات را نمی خورند، آنها در پیشروی خود نمونه کشورهای پر جمعیت سوسیالیستی را دارند که با مشکلاتی زیادتیر و ثروتی به مراتب کمتر توانسته اند همه این مسائل را به نفع طبقات زحمتکش حل نمایند.

مشکل نگهداری از فرزندان برای زنان طبقات متوسط ما نیز وجود دارد تا به حدی که در مواقعی مانع کار کردن آنان در خارج از خانه شده و علیرغم تمایل آنان و یا احیاناً تخصص و تحصیلاتشان آنان را مجبور به زیستن در چهاردیواری خانه و متکی بودن به شوهر از نظر اقتصادی می نماید. عده ای نیز که علیرغم این مشکل مجبور به کار هستند در محیط کار، از یک سو نگران وضع کودکانشان در خانه و اینکه چه به سر آنها خواهد آمد می باشند و از طرف دیگر بار ملامت رؤسای مربوطه را که بخاطر دیر آمدنها و یا غیبت تحقیر و توبیخشان می کنند، مرتباً به دوش دارند.

تبعیضات و کمبودها نه فقط از نظر دستمزد، تأمین اجتماعی و امکانات رفاهی در مورد زنان شاغل وجود دارد بلکه نوع مشاغل زنان نیز به طور غالب مبین نقش درجه دوم و غیرمسئول آنها در اجتماع ما است. زنان کارگر اکثراً در کارخانجات بزرگ مونتاژ لوازم الکتریکی و یا تولید مواد غذائی و داروئی و یا کارخانجات دیگر با تقسیم کار زیاد که متضمن مهارت و تخصص چندانی نیست، مشغول به کارند. هر کارگری به سادگی جای خود را به کارگر تازه وارد می دهد و مدتها کار در یک قسمت، مهارت و تجربه خاصی را که باعث پذیرفته شدن در محلهای دیگر باشد به وجود نمی آورد.

در مورد زنان کارمند نیز وضع چندان بهتر نیست. از 64000 نفر زن در استخدام رسمی کشور بیش از 57000 نفر آنها تحصیلاتی در حدود دیپلم و یا کمتر از آن دارند و به کارهای کم مسئولیتی نظیر دفتر داری، منشی گری، ماشین نویسی و حداکثر معلمی اشتغال دارند (البته کار معلمی ماهیتاً کار پرمسئولیتی است ولی در کشور ما با اهمیتی که در بالا ذکر شد به حساب می آید). زنان با تحصیلات بالاتر نیز به ندرت موفق به احراز پستهای پرمسئولیت می گردند، فقط در ادارات دولتی گاهی برای نشان دادن «نمونه پیشرفت» (!) بعضی از زنان را در مقام مدیر کل یا معاونت می نشانند.

به عبارت دیگر در اکثر موارد، نوع کارها آنچنان نیست که ابتکار و خلاقیتی را طلب نموده، انجام آن باعث پیشرفت فکری زنان و ایجاد روحیه اطمینان و اتکاء به خود در آنها گردد. به

عهده داشتن مسئولیتهای اداره خانواده و فرزندان و نگرانی مدام در تلفیق آن با کار در خارج باعث می شود که این دومی فقط به صورت وسیله ای برای کسب درآمد بیشتر باشد نه امری لازم برای شرکت در تولید و اداره اجتماع.

بنابراین شرکت روزافزون زنان ما در کارهای تولیدی و یا اداری (هر چند هنوز به نسبت خیلی کم) به معنای بازیافتن نقش واقعی زنان در جامعه ما و آزادی آنان نیست بلکه در اکثر موارد نیازهای مادی ناشی از ساخت کنونی جامعه است که زنان ما را ناگزیر از قبول کار خارج، علاوه بر کار خانگی و نگهداری فرزندان می نماید. در واقع برخلاف تبلیغات رژیم، این زنان نیستند که آزاد می شوند بلکه این نیروی کار آنان است که از چهاردیواری خانه ها آزاد شده و در خدمت منافع طبقات حاکم قرار می گیرد.

باید توجه داشت منظور ما از تأکید بر روی شرکت زنان در تولید اجتماعی و استقلال اقتصادی آنها به عنوان پیش شرط آزادی زنان، فعالیت فردی زنان نیست، بلکه فعالیت مجموعه زنان در تولید اجتماعی است. همچنین فقط شرکت در فعالیتهای اقتصادی نیز برای تأمین آزادی زنان و احراز جای اصلی او در جامعه، کافی نخواهد بود، بلکه مسئله اساسی، شرکت در کنترل و اداره اقتصاد کشور است.

از مجموع آنچه که در مورد وضع اقتصادی زنان گفته شد نتیجه می شود که هنوز نقش زنان ما در تولید اجتماعی بسیار ناچیز است. اکثریت زنان که به کار خانگی مشغولند از نظر اقتصادی وابسته به مردان هستند و آن عده از زنان هم که در خارج از خانه کار می کنند غالباً به علت پائین بودن سطح درآمد، از نظر اقتصادی مستقل به حساب نمی آیند و به علت تبعیضات مختلف، مسئولیتهای اداره خانواده و تربیت فرزندان تحت فشار شدید می باشند. نقش ناچیز زنان در تولید و اداره اجتماع و فقدان استقلال اقتصادی، چنانکه در قسمتهای دیگر خواهیم دید، علت اصلی عقب ماندگی و محدودیتهای زنان ما در جنبه های دیگر زندگی اجتماعی است.

2- وضع زنان از نظر فرهنگی

فرهنگ مسلط در کشور ما فرهنگ فئودالی و استعماری است و بالطبع وضع زنان ما از لحاظ سواد، آگاهی، در قید و بند آداب و سنن مختلف بودن و درجه شرکت آنان در خلق آثار علمی و ادبی و هنری و غیره ... در چارچوب این فرهنگ، قابل فهم است. همچنانکه در زیر خواهیم دید گو اینکه همپای تغییراتی در زیربنای جامعه ما، از لحاظ فرهنگی نیز تغییراتی در وضع زنان مشاهده می شود ولی این تغییرات در واقع تقلیدی است از فرهنگ منحنط و پوسیده غرب و در جهت تحمیل هر چه بیشتر زنان و مشغول داشتن آنان و منحرف کردن نظراتشان از مسائل اساسی اجتماعی.

سواد:

بنابر آمار و ارقام دولتی تعداد کل بی سوادان کشور در سال 51، در حدود 60% و بی سوادان زن در همین سال و از همین آمارها در حدود 75% ذکر شده است. تازه در این ارقام زنانی را که در حدود دو یا سه کلاس ابتدائی درس خوانده اند جزو با سوادان به حساب می -

آورند. مطابق معمول همه جوامع استثنای، این محرومیت نیز بیش از همه گریبانگیر زنان زحمتکش ماست. چنانکه از 6 میلیون زن روستائی 5.5 میلیون نفر آنها بی سوادند و 3 میلیون زن بی سواد شهری هم اغلب از زحمتکشان هستند. باز هم مطابق آمار وزارت کار از 18241 نفر کارگر زن بیمه شده در سال 51، 9500 نفر آنها بی سواد و 8000 نفر تحصیلاتی تا پنجم ابتدائی داشته اند.

رژیم ایران همزمان با انقلاب مشعشانه خویش (!) پرچم مبارزه با بی سوادی را نیز بلند کرد و تبلیغات وسیعی هم در مورد اقدامات خود یعنی تشکیل سپاه دانش و ایجاد مدارس در موقع جشنهای 2500 ساله و غیره به راه انداخت ولی بعد از گذشت ده سال ارقام ذکر شده در بالا کارنامه اقدامات رژیم را نشان می دهد. وقتی به جستجوی علت سطح بالای بی سوادی در کشورمان می رویم می بینیم که در آمارهای سال 51، آمده است که 11 میلیون نفر از 15 میلیون نفر بی سوادان کشور به علت نبودن مدرسه و فقر مالی، موفق به سواد آموزی نشده اند.

رژیم ایران برای منحرف کردن نظرات از مسببین اصلی این درجه از بی سوادی در ایران، از این واقعیت می نالد و به اصطلاح می خواهد در نظر افکار عمومی داخلی و بین المللی، خود را متأثر از این وضع نشان دهد. اشرف این زن کثیف درباری و قاچاقچی معروف مواد مخدر، در یکی از سخن پراکنی هایش می گوید: «... در اینکه موج تجدید نظر وضع زن در اجتماع به زنان مناطق روستائی یا فقیر شهرها نرسیده و یا کم رسیده است، در اینکه زنان کارگر و زحمتکش خسته تر از آنند که هنگام خواب مجال تفکر و دریافت آنچه در دنیا می گذرد داشته باشند، در اینکه ... جای انکار نیست» (کیهان، 54/9/6). و ما می گوئیم که جای انکار نیست که خانواده غارتگر پهلوی مسبب اصلی بی سوادی و عقب ماندگی فکری زنان و مردان زحمتکش کشور ماست.

در همین زمان خبری منتشر شد حاکی از اینکه «اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه ایران در کازینوی مونت کارلو مبلغ یک میلیون فرانک (بیش از یک و نیم میلیون تومان) باخته است». این رقم های میلیون و میلیارد که صرف خوش گذرانیها، عیاشی ها و ثروت اندوزی افراد خانواده پهلوی می شود، از کجا می آید؟ اینها حاصل زحمات طاقت فرسای زحمتکشان مرد و زن ایران است که به جیب این دزدان سرازیر می شود و برای مردم کشور ما غیر از گرسنگی و خستگی مفرط نتیجه ای ندارد. این زن و سایر همپالگی هایش در دربار و دولت ایران خوب می دانند که اگر زنان و مردان زحمتکش ایران «مجال تفکر و دریافت آنچه در دنیا می گذرد» داشته باشند دیگر آنان امکان نخواهند داشت که ثروت مملکت را بر باد دهند و بعد اشک تمساح بریزند که سطح بی سوادی در کشور ما بالاست. در حالیکه اکثریت افراد کشور ما به علت فقر و نبودن مدرسه بی سواد می مانند، این پست فطرتان برای ارضای خواستهای عظمت طلبانه خود 700000 دلار (تقریباً 5 میلیون تومان) برای پیکار با بی سوادی جهانی، به یونسکو می دهند (کیهان 54/9/11) و یا برای پیکار با بی سوادی جایزه «اعطا» می کنند.

این حکومت بنا به ماهیت خود نه می خواهد و نه می تواند واقعاً با بی سوادی مبارزه کند. اگر فقر از دلایل اساسی بی سوادی در کشور ماست، رژیمی که خود موجد فقر است طبعاً نمی تواند با بی سوادی مبارزه کند. عدم استقبال روستائیان، از کوچک و بزرگ، از کلاسهای سپاهیان دانش، به علت احتیاج به کار در مزارع و کشتزارها و عدم استقبال زحمت کشان

شهری از کلاسه‌های پیکار با بی‌سوادی به علت خستگی مفرط و وقت کم، مؤید شکست اقدامات رژیم در این باره است. بگذریم از اینکه این اقدامات در واقع امر، خیلی ناچیزتر از آنند که در بلندگوهای رژیم اعلام می‌شود. وقتی که میلیارد میلیارد پول مملکت صرف پروار کردن هر چه بیشتر دزدان درباری، خرید مدرن‌ترین سلاحها، اقدامات تجاوزگرانه و ارضای خواسته‌های عظمت طلبانه شاه خائن و اطرافیانش گردد، دیگر چیزی برای اختصاص به آموزش و بهداشت زحمتکشان مملکت نمی‌ماند.

آداب و رسوم و طرز تفکر غالب:

زنان ما از دیرباز به علت ساخت اقتصادی جامعه ما محکوم به زیستن در چهاردیواری خانه و دور بودن از تحولات دنیای خارج بوده‌اند. این محکومیت به کمک مقررات و قوانین ساختگی مذهبی و اخلاقی و ایدئولوژیکی آنچنان تثبیت شد که نه فقط برای مردان بلکه حتی برای زنان ما نیز به صورت امری پذیرفته شده درآمد: «زن اساساً موجودی ظریف و کم‌توان خلق شده است»، «وظیفه زن مواظبت از شوهر و فرزندان است»، «حرمت زن در حجاب اوست»، «زن خوب و فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا» و ... هر وقت صحبت از زن شده این جملات و نظایر آن برای تعیین وظایف زن و مدح او در چارچوب این وظایف آمده است.

این مقررات و احکام در مورد زنان، از طرف مردان طبقات حاکم به وجود آمده و با تسلط آنان به طرز تفکر غالب در جامعه بدل شده است. چون مسئله مالکیت بر زن و فساد و سایر مسائل نظیر آن، در واقع مسئله افراد طبقات مرفه است و اگر می‌بینیم که تفکر تسلط بر زن و محدود کردن او، در میان طبقات زحمتکش نیز وجود دارد، بیش از آنکه به تبعیت از خواست عینی باشد، اکتسابی است از فرهنگ مسلط بر جامعه. کما اینکه می‌بینیم هر کجا که نیازهای مادی زندگی ایجاب می‌کرده است این مقررات و یا آداب و رسوم زیر پا گذاشته شده‌اند. مثلاً گو اینکه اعتقادات مذهبی در اکثر روستاهای ما وجود دارد ولی مسئله حجاب به شکلی که در شهرها مطرح است در روستاها مشاهده نمی‌شود و کسی هم به فکرش خطور نمی‌کند که زنان روستائی را به این خاطر ملامت نماید. در مورد زنان شهری هم با توجه به احتیاج روزافزون خانواده‌ها به کار زن، تفکرات قبلی در مورد کار زن در خارج و یا پوشش او، رفته رفته زیر علامت سؤال قرار می‌گیرد.

جالب توجه است که مقررات، آداب و رسوم و اخلاقیات در مورد وضع زن، نقش او و پوشش او گو اینکه دست ساخت طبقات مرفه است، قبل از همه به وسیله خود آنها زیر پا گذاشته می‌شود. طبقات زحمتکش هم، چنانکه گفته شد ناگزیر از عدم رعایت بعضی از این مقررات می‌باشند. فقط طبقات متوسط هستند که مجریان و مدافعان بلاشرط آنها هستند. البته علت اصرار طبقات متوسط بر روی این آداب و رسوم و احکام، غیر از پذیرفتن نا آگاهانه آنچه که طبقات مرفه برایشان تدارک دیده‌اند، عکس‌العملی است در مقابل فساد و بی‌بند و باریهای اکثریت زنان و دختران طبقات مرفه. برای آنها مسئله بدین صورت مطرح می‌شود: «آنها فاسدند چون آزادانه بیرون می‌روند، آنها فاسدند چون حجاب ندارند، اگر زنها آزاد باشند مثل آنها خواهند شد» پس «زنان و دختران ما برای آنکه مانند آنها نشوند، باید در خانه بمانند، فقط به نقش مادری خود اکتفا کنند، حجاب داشته باشند». چون این نوع طرح مسئله اساساً غلط است طبیعتاً نتیجه‌گیری از آن هم غلط خواهد بود. مردان و زنان طبقات متوسط و زحمتکش ما به

درستی فساد و فسق و فجور موجود در طبقات مرفه و همچنین اصرار و کوششهای زعمای قوم برای آن را در طبقات دیگر می بینند، ولی در مقابله با آن، به جای آنکه ریشه فساد را برکنند خود را در قفس می کنند. در واقع با اینکار قسمتی از نیروهای لازم برای این پیکار را در بند نگه می دارند و در تحلیل آخر ندانسته به دشمن کمک می کنند.

طرز تفکر موجود در مورد قدرت بدنی و لیاقت ذاتی زن نیز اساساً بی پایه است. همه ما کم و بیش شاهد آن بوده ایم که چگونه زنان و دختران روستائی حجم سنگینی از خرمن، میوه یا چیزهای دیگر را بر روی سر و با دوش خود حمل می کنند و با وجود آن همه بار آنچنان راست و سبک قدم برمی دارند که تو گوئی نه فقط بر سنگینی بار بلکه به تمام معتقدین کوتاه فکر «ظرافت وجود زن و کم توانی قدرت بدنی او» پوزخند می زنند. وجود این زنان و سایر زنان پر قدرت زحمتکش شهری مبین آنست که قدرت بدنی هر فرد، چه زن و چه مرد، مربوط به نوع و مقدار کاری است که متداوماً انجام می دهد و نه جنسیت فرد. چه بسیارند مردان طبقات مرفه که به علت نوع زندگی انگلی و بدون زحمت، قادر به انجام ساده ترین کارهای بدنی نیستند.

علت کمی تعداد زنان در رشته های علمی و هنری و ادبی نیز معلول وضع زنان در جامعه است. استثماری ما است، نه کم لیاقتی ذاتی زنان در انجام بعضی از کارها. دیده شده که هر موقع و هر جا که شرایط رشد برای زنان فراهم بوده است آنها توانسته اند استعدادهای درخشانی از خود بروز دهند.

سطح آگاهی زنان:

از آنچه که در قسمتهای قبل راجع به نقش زنان در تولید و اداره جامعه ما و همچنین سطح سواد و تحصیلات آنان گفته شد به خوبی فهمیده می شود که چرا سطح آگاهی زنان ما نسبت به مردان کمتر است و چرا نقش آنان در کارهای علمی، هنری، ادبی و غیره اینقدر ناچیز است. ولی طبقات ستمگر هر قدمی که در جهت منافع خود برمی دارند قبر خود را می کنند. احتیاج به کار زنان و بیرون کشاندن آنها از محیط بسته خانه و همچنین گشودن مدارس و دانشگاهها بر روی آنان باعث شده است که روز به روز آنها آگاهی بیشتری نسبت به وضع خود و جامعه پیدا کنند، بیشتر به خود متکی باشند، در مبارزه قدم به قدم با مشکلات آبدیده تر شوند و روز به روز بیشتر در جهت شناخت دشمن اصلی و مبارزه با آن پیش روند.

ارتجاع نیز به این امر کاملاً واقف است. چنانکه می بینیم گرچه از یک طرف روی اهمیت کار زنان تأکید می کند، ولی از طرف دیگر از کلیه وسایل برای مشغول داشتن و عقب نگهداشتن آنان استفاده می کند. مجلات مخصوص زنان و جوانان از مبتذل ترین نوع مجلات و حاوی کثیف ترین داستانها درباره روابط جنسی زن و مرد است. در یکی از اینها تحت عنوان مسائل اجتماعی از چگونگی فاحشه شدن بعضی از زنان و دختران صحبت می کند ولی عمده مطالب بر روی چگونگی لحظات معاشقه مردان با اینگونه زنان است. در فیلمهای سینمائی زن را به عنوان وسیله برای ارضای شهوت و برانگیزنده آن و موجودی حقیر و سبک مغز و فتنه انگیز معرفی می نمایند. برنامه های رادیو و تلویزیون نیز یا روی این خط جلو می روند و یا آنکه مطالب درباره آشپزی، بافتنی، لکه گیری و آرایش و امثال آن هستند. در صفحه مخصوص زنان، در مجلات و روزنامه ها فقط صحبت از چگونگی آرایش و یا مدهای لباس است. زنان درباری و زنهای دیگر که به عنوان نمونه پیشرفت زن، در اینجا و

آنجا گمارده شده اند، همیشه به کاملترین وجهی آراسته هستند.

این جنایتکاران، اخیراً تحت عنوان جلسه آموزش حرفه، برای دختران کارگر بعضی از کارخانه های شهرستانها، جلسات جشن و رقص ترتیب داده اند. تشکیل جلسات رقص و تفریح در مراکز رفاه خانواده، ایجاد کاخهای جوانان و ترتیب اینگونه مجالس در آن، دعوت از پسران و دختران شهرستانی به تهران تحت عناوین مختلف و شرکت دادن آنها در آن مجالس، ایجاد خوابگاههای مختلط دانشجویی و ... نمونه هایی از فعالیت رژیم برای فاسد کردن دختران و پسران است. اینها همه تجلی فرهنگ استعماری و کوشش رژیم برای ترویج هر چه بیشتر این فرهنگ است. سرمایه داران از یکسو از نیروی ارزان کار زنان حداکثر استفاده را می برند و از سوی دیگر برای فرهنگ مفید به حال خود، از زنان برای فروش تولیدات گوناگون و انباشت سرمایه خویش، استفاده می کنند. جامعه مصرفی به طور مخصوص به روی زنان تکیه می کند. هدف اصلی تمام برنامه های تبلیغاتی تجاری زنان هستند و اکثر برنامه ها و فیلمها، حتی در مورد تولیدات مخصوص مردان نیز، با شرکت زنان تهیه می شوند. این همه اصرار و تبلیغ درباره لوازم آرایش و لباس و لوازم خانه، یا تغییر مد کفش و لباس در هر فصل و سال هدفی جز فروش تولیدات سرمایه داری ندارد. سمت تمام برنامه های به اصطلاح فرهنگی و اجتماعی دست اندرکاران رژیم نیز همین است. مثلاً برای تجلیل از مادر یا کودک روزهای مخصوص ترتیب می دهند و معمول می دارند که این احساسات «بی شائبه» به وسیله دادن هدیه بیان شود! این هدیه ها چه هستند؟ تولیدات کارخانه ها. پول خریدشان از کجا می آید و به کجا می رود؟ از درآمد ناچیز خانواده ها که احیاناً به علت اضافه حقوق و یا اضافه کار و یا پاداش، به ظاهر کمی بیشتر شده است و به جیب سرمایه داران می رود. آنها با تردستی خاصی آنچنان تبلیغاتی بر روی اهمیت این روزها به راه می اندازند که در اندک مدت به صورت رسم جاافتاده ای در می آیند و توقعات ایجاد شده در فرزند و یا مادر افراد خانواده را ناگزیر می گرداند که ستایشها و احساسات محبت آمیز خود را با تنها وسیله ممکن یعنی خرید هدیه ابراز کنند! اینست ماهیت قسمتی از اقدامات اجتماعی رژیم غارتگر در مورد زنان! ولی او به استفاده از نیروی کار زنان و استفاده از زنان برای مصرف هر چه بیشتر تولیدات خود و وارد کردن انواع و اقسام آداب و رسوم منحط غرب اکتفا نکرده، برای جلوگیری از آگاهی زنان، قالبهایی برایشان می سازد و با تقدیس این قالبها سعی می کند آنان را هر چه بیشتر در محدوده آن نگه دارد. از جمله این قالبها اهمیت «حفظ زنانگی» و اهمیت نقش مادری است.

ستمگر همیشه برای توجیه ستم خود به انواع حيله ها متوسل می شود، گاهی خدا و مذهب را به کمک می گیرد، گاهی تفاوت استعدادهای فردی را دلیل نابرابریها می شمارد و گاهی جنبه هایی از واقعیت را آنچنان بزرگ می کند که بتواند جنبه های دیگر را بپوشاند. مفهوم «زنانگی» و «مادری» نیز از همین مقوله است. «زنانگی» یعنی اینکه در مقابل همه چیز صبور و مطیع بودن، متکی به دیگران بودن، از خود استقلال فکری و رأی نداشتن، ساعتها وقت و انرژی و پول صرف آراستن خود کردن، زیبایی صورت و ظاهر را وسیله ابراز شخصیت دانستن، طبیعی است که اگر زنی بخواهد این نوع زنانگی را حفظ کند دیگر نباید مستقلاً بیاندیشد، تصمیم بگیرد و برای کسب حقوق خود مبارزه کند. این آن چیزی است که دشمنان ما می خواهند.

بزرگ کردن نقش مادری نیز در واقع کوچک کردن و تحت الشعاع قرار دادن نقش زن به -

عنوان فردی مسئول از افراد جامعه و هدایت احساسات و عواطف زن به طرف محبتی خودخواهانه فقط به فرزند خویش و عدم علاقه و توجه به سایر کودکان و افراد جامعه می باشد. البته این تبلیغ زیرکانه با توجه به آمادگی زنان مادر به پذیرش آن نیز انجام می گیرد. زنان ما که در تولید و اداره اجتماع نقشی ندارند و از عرصه هنر و ادبیات و علوم به دورند، حتی در اداره امور خانواده که تنها دنیای آنان را تشکیل می دهد اختیاری ندارند، فرزند را تنها مخلوق خود و وجود او را تنها دلیل زندگی و کار خود و تنها پناهگاه خود می دانند و وجود خود را بدون فرزند بی معنی و بدون هدف می انگارند. این باعث می شود که از یک طرف با تمام ناملازمات در مقابل حفظ این مخلوق بسازند و دم بر نیاورند و از طرف دیگر تمام محبت و مسئولیت آنها فقط بر روی این مسئله متمرکز شده و مجال تفکر درباره سایر چیزهای دور و بر خود را نداشته باشند. این نیز آن چیزی است که طبقات ستمگر می خواهند. خلاصه زن کامل به زعم فنودالها و بورژواها، زنی است که مورد توجه مردان قرار گیرد، شوهر کند، بچه بیاورد و تمام کوشش خود را صرف خدمت به شوهر و بچه نماید و کاری به کار خارج از خانه که متعلق به مردان است نداشته باشد. البته تا موقعی که زن در چهاردیواری خانه زندگی می کند این امر میسر است، ولی وقتی از آن برای کار یا تحصیل خارج شد طبیعتاً شرایط عینی موجود و تضادهای آن در فکرش منعکس می گردد و به دنبال آن احتیاج برای فکر کردن، فهمیدن و عمل کردن برای تغییر شرایط پدید می آید.

البته منظور ما از تأکید بر روی اهمیت کار زن و خارج شدن او از محیط بسته خانه به این معنی نیست که خود به خود این عمل منجر به آگاه شدن زنان و نقش بر آب شدن دسپایس رژیم می شود. متأسفانه اینطور نیست. هستند زنان کارمند، دانشجو و حتی قشری از دختران کارگر که در دام سیاستها و اقدامات دشمن می افتند، پول، انرژی و وقت قابل توجهی را صرف آراستن ظاهر خود می کنند، از مشتریان سریالهای مبتذل تلویزیون و مجلات مبتذل مخصوص زنان هستند، در محیط کار و تحصیل به اندازه کافی جدی نیستند، انتظار دارند که در همه جا به عنوان «زن» حق تقدم داشته و مورد توجه باشند و در یک کلام همانطور هستند که دشمن می خواهد و احتیاج دارد یعنی «مزدوران بی مغز».

تبلیغات ارتجاع در مورد نقش مادری و ایجاد محبت خودخواهانه نسبت به فرزندان نیز کاملاً بی تأثیر نیست. می بینیم مادرانی را که مخالف رژیم و طرفدار مبارزه با آن هستند و مبارزین را به خاطر جانفشانیها و فداکاریهایشان تحسین می کنند ولی میل ندارند که فرزندان خود آنان در این راه قدم بردارند و محدودشان می کنند. اینها هم ناآگاهانه کاری می کنند که به نفع رژیم است.

اما تجربه چه در کشور ما و چه در کشورهای دیگر نشان می دهد که این وضع تا دیر نخواهد پایید. وجود تضادهای موجود و وجود زنان پیشرو و آگاه، بالاخره زنان ما را متوجه نقش اصلی و وظایفشان در جامعه و دشمنانشان خواهد نمود و آنها را در کسب موقعیت حقیقی خود در اجتماع و ایفای نقش واقعی خویش به مبارزه خواهد کشانید. آن وقت است که آداب و رسوم عقب مانده در مورد زن در اندک مدت به دور ریخته خواهد شد.

3- وضع زنان از نظر حقوقی:

وقتی صحبت از وضع حقوقی زنان می کنیم، منظورمان تحلیل انتزاعی از قوانین عقب افتاده

کشور ما در مورد زنان نیست. چه بنا بر آنچه که در مورد وضع اقتصادی و فرهنگی زنان گفته شد ریشه های عقب افتادگی زنان در ماهیت استثماری جامعه ما است. شاید اطلاق صفت عقب افتاده فقط به قوانین، بیانگر تمام واقعیت نباشد زیرا قوانین هر کشوری بازتاب ساختمان اقتصادی و نوع حکومت در حال مرگ آن کشور است و قوانین موجود شایسته و درخور چنین اقتصاد و چنین حکومتی است. بنابراین هدف ما از طرح مسئله افشاء کردن ماهیت قوانینی است که رژیم ایران ادعا می کند با تصویب آنها زنان را آزاد کرده است.

قانون انتخابات:

از آن زمان که مطابق «انقلاب سفید» حق رأی و انتخاب شدن به زنان ایرانی داده شد، بلندگوهای رژیم غذای خوبی برای هوار کشیدن در مورد آزادی زنان پیدا کرده اند. بله زنان از صف دیوانگان و مهجورین و ورشکستگان به تقصیر به صف مردان «آزاد» منتقل شده اند. اما وقتی در صف جدید سایه شلاق ارتجاع و اختناق سیاه او را همه جا گسترده می بینیم می فهمیم که ماهیت این آزادی چیست.

خوشبختانه ماهیت انتخابات فرمایشی رژیم آنچنان برای توده مردم روشن است که این قانون از بدو تدوین مورد تمسخر و استهزاء مردم، چه زن و چه مرد، قرار گرفت. کدام انتخابات؟ مگر تاکنون مردان ما واقعاً حق رأی داشتند که زنان ما نیز داشته باشند؟ در کشوری که دیکتاتوری فاشیستی بر آن حاکم است و توده مردم از ابتدائی ترین حقوق محرومند و وکلای مجلس و انجمنها ساخته و پرداخته رژیم هستند، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن چه معنی دارد؟ کدامیک از نمایندگان تاکنون سخنگوی دردها و منافع مردم بودند که زنان شه ساخته مجلسین برای زنان مملکت ما باشند؟ این زنان، همسران و خواهران همان مردان حکومت و مشتی زنان جاه طلب هستند که هیچ خبری از وضع زندگی اکثریت مردم ندارند. جوانترهایشان به خود آرایی و خود نمائی و مسن ترهایشان به چپاول و غارتگری مشغولند. دزدی چند صد میلیونی فرخ روپارسای دیگر بر کسی پوشیده نیست. گماردن اینگونه زنان در پستهای وزارت و وکالت آنقدر نمایشی است که آنها حتی در جلسات و اجتماعات نمایشی مربوط به وضع زنان نیز شرکت ندارند. «جلسه سخنرانی مجمع پایگاه و نقش زن در خانواده را مردها برگزار کردند - اغلب سخنرانان و شرکت کنندگان مرد بودند» (کیهان 54/8/18).

اصلاح قانون خانواده:

رژیم ایران ادعا می کند که با قانون حمایت خانواده (خرداد 1346) آزادی را به زنان ایرانی ارزانی داشته است. ببینیم این قانون چه تغییراتی در وضع زنان ایران به وجود آورده است.

الف -

حق تعدد زوجات برای مرد مشروط شده است. ماده 14 این قانون می گوید «هر گاه مرد بخواهد با داشتن زن همسر دیگری نماید باید از دادگاه تحصیل اجازه کند. دادگاه وقتی اجازه اختیار همسر تازه خواهد داد که با انجام اقدامات ضروری و در صورت امکان تحقیق از زن فعلی، توانائی مالی مرد و قدرت او را به اجرای عدالت احراز کرده باشد».

دستگاههای تبلیغاتی حکومت این تصور غلط را به وجود آورده اند که ازدواج مجدد مرد فقط با اجازه زن اول امکان دارد. در حالی که در ماده فوق آورده شده است «در صورت امکان

تحقیق از زن فعلی» نه «اجازه زن فعلی»، یعنی کفایت مردی زنش را برای مدت سه یا چهار ماه به محل دیگری بفرستد و یا آنکه زن بی سواد بوده و معنی احضاریه دادگاه را نفهمد و در جلسه دادگاه حاضر نشود تا دادگاه بدون تحقیق از او اجازه ازدواج مجدد را به مرد بدهد. یک وکیل دادگستری در کتاب «حقوق خانواده به زبان ساده» می نویسد: «معمولاً زنانی در مانده از همه جا به من مراجعه می کنند و می گویند چند ماه پیش اختاری از یکی از دادگاهها برای من آمد و آنرا قبول نکردم چون من که به دادسرا و این جور جاها تا به حال سر و کاری نداشته ام. بعد مأمور ورقه ای در خانه انداخت و رفت، من هم به آن توجه نکردم و حالا اطلاع پیدا کرده ام که شوهرم با اجازه دادگاه زن دیگری گرفته است. مگر بی اجازه من هم شوهرم می توانست زن بگیرد؟ هر چه می خواهم به آن زن در مانده بفهمانم که عزیزمن، قانون فقط گفته است "در صورت امکان تحقیق از زن فعلی" نگفته است که "با اجازه زن فعلی" ...».

شرایط دیگر برای ازدواج مرد، داشتن توانایی مالی و قدرت اجرای عدالت است. ناگفته نماند که از قدیم نیز فقط مردانی که دارای توانایی مالی بودند اقدام به ازدواج مجدد می کردند و خیلی کم اتفاق می افتاد که کارگران و دهقانان فقیر، حتی کسبه و صنعتگران خرده پا مجدداً ازدواج کنند. البته توانایی مالی نگهداشتن زنان متعدد از نظر طبقات مختلف فرق می کند مثلاً اگر کاسب خرده پائی که بعد از چند سال وضعیتش بهتر شده از صورت خرده بورژوازی فقیر به سطح یک آدم مرفه برسد، ممکن است این توانائی را در خود ببیند که خرج دو زن را بدهد و قانون مدنی ماده 1107 که نفقه هزینه زندگی زن را به تناسب وضع خانوادگی زن و نه به تناسب توانائی مرد تعیین می کند، این اجازه را به او می دهد. پس اگر دختری از خانواده فقیر با فردی از طبقات متوسط یا بالا ازدواج کند، شوهر می تواند توانائی مالی نگهداری از زن دیگری را داشته باشد. معنی دیگر این ماده از قانون این است که زن در رفاه شوهر خود شریک نیست. یعنی اگر مرد و زنی به کمک یکدیگر از سطح پائین شروع کرده و به زندگی مرفهی برسند زن از لحاظ اجتماعی و حقوقی در همان سطوح پائین به حساب آورده می شود. اما قسمت جالب توجه این ماده شرایط داشتن قدرت اجرای عدالت است. اگر در نظر داشته باشیم که محتوی این ماده از قانون اصولاً نقص عدالت است، طرح این شرط اساساً مسخره است. اگر به زبان خود این قانونگذار برگردیم قضات دادگاه با چه معیاری می توانند بسنجند که آیا مردی قدرت اجرای عدالت را دارد یا نه؟

مجازات قانونی برای مردی که بدون اجازه دادگاه مجدداً ازدواج کرده باشد از یک تا ششماه زندان است. این اندازه مجازات برای تمرد از قانونی که ضامن «آزادی» زن و حق او معرفی شده است، نشانه اهمیتی است که به آزادی و حق زن داده می شود. ضمناً ازدواج مجدد مرد بدون اجازه دادگاه می تواند یکی از دلایل درخواست طلاق از طرف زن باشد. می بینیم که مفاد قانون فوق به ظاهر امتیازی برای زنان به حساب می آید ولی اکثریت زنان ما، که از لحاظ مادی متکی به مردان هستند، هیچگونه استفاده ای از آن نمی توانند بکنند. چون هیچ زنی حاضر نمی شود شوهر خود، یعنی تنها نان آور خود و بچه هایش را، به زندان بیاندازد و یا بدون داشتن هیچ امکانی برای گذران زندگی خود و فرزندانش از او جدا شود. نتیجتاً، در ازدواج مجدد مرد، رضایت زن شرط اصلی نیست بلکه دادگاه است که باید این اجازه را به مرد بدهد و اجازه دادگاه هم می تواند با سرهم بندی کردن امکان تحقیق و توانائی مالی مرد و با استفاده از ناتوانی اقتصادی زن و عدم آگاهی او بدون رضایت زن هم صادر شود.

ب -

در قانون مدنی حق طلاق به زن فقط در شرایط خاص داده شده بود، در حالیکه برای مرد هیچ شرطی جز پرداخت مهریه وجود نداشت. قانون «حمایت» خانواده حق طلاق را چه در مورد زن و چه در مورد مرد، منوط به رأی دادگاه کرده است.

ببینیم فی الواقع قانون اخیر تا چه اندازه قدرت مطلق مرد را در این مورد محدود کرده و تا چه اندازه امکان استفاده از این قانون برای زن وجود دارد؟

واقعیت زندگی در اجتماع سنتی ایران اینطور بود که طلاق خیلی کم اتفاق می افتاد. مردان طبقات استنمار شده فقیر آنقدر گرفتار تهیه معاش زندگی بودند و احتیاج به کمک زنان داشتند که نمی توانستند از آن بگذرند و زنها نیز چون به تنهایی امکان امرار معاش نداشتند با وجود تحمل ناراحتی شدید حاضر به طلاق نبودند. مردان طبقات مرفه هم، هر آن می توانستند با زن دیگری ازدواج کنند و احتیاجی به طلاق دادن زن اول نداشتند. بنابراین آنچه که در تصمیم طرفین دایر بر ادامه زندگی یا جدائی نقش تعیین کننده داشت امکانات اقتصادی بود. ما می گوئیم که در شرایط فعلی هم این مسئله یعنی امکانات اقتصادی طرفین تعیین کننده است. برای زنی که شرایط زندگی با شوهر را غیرقابل تحمل تشخیص داده و حاضر به جدائی می شود اولین مسئله چگونگی امرار معاش بعد از جدائی است و طبیعتاً این مربوط می شود به توانائی مالی زن. توانائی مالی زن هم در شرایط جامعه ما یا از ثروت پدری، یا از داشتن شغل تأمین می گردد. دارا بودن آن اندازه از ثروت پدری که زن بتواند بعد از جدائی زندگی خود و فرزندان را تأمین کند، فقط در مورد اقلیت کوچکی از زنان جامعه ما امکان دارد. تعداد زنانی هم که با تکیه به شغل خود می توانند زندگی خویش را اداره کنند، بسیار کم است. چنانکه قبلاً دیدیم از 16 میلیون نفر زن ایرانی که 10 میلیون نفر آن توانائی کار در خارج از خانه را دارند تنها کمی بیش از 700000 نفر مشغول به کارند. عده کثیری از زنان هیچگونه تحصیل، شغل و حرفه ای ندارند و مجبورند که بعد از جدائی تن به سخت ترین کارها با کمترین دستمزد بدهند. زنانی هم که تا سیکل اول یا حتی دیپلم درس خوانده باشند با مشکلات زیاد می توانند بعد از سالها ترک تحصیل موفق به استخدام در مؤسسه ای بشوند. و زنی هم که به خاطر زندگی خانوادگی چندین سال از شغل خود دست کشیده بعداً خیلی مشکل می تواند دوباره به محیط کار برگردد. پس امکان گذران زندگی با تکیه به شغل خود فقط برای زنانی وجود دارد که اولاً حرفه‌ای آموخته اند و ثانیاً در طول زندگی زناشویی امکان اشتغال داشته اند. بدین ترتیب اکثریت زنان ما آن توانائی مالی را ندارند که در صورت جدا شدن از شوهر بتوانند زندگی خود را اداره کنند و مجبورند در صورت جدائی، به خانه پدر یا برادر خود برگردند و نان‌خور آنها شوند، مسئله ای که بیشتر زنان از آن وحشت دارند و زندگی در خانه شوهر را به هر نحوی که باشد به سرافکنندگی در مقابل افراد خانواده خود ترجیح می دهند.

دادگاه خانواده برای اکثریت زنان ما که نه از دسته اول هستند و نه دارای شغلی می باشند چه فکری کرده است؟ هیچ. دادگاه در موقع صدور گواهی عدم سازش مخارج تربیت فرزندان و مقدار نفقه ای را که به زن در ایام عده تعلق می گیرد (مدتی که حق ازدواج ندارد) و طرز پرداخت مهریه را تعیین می کند و وضع اقتصادی زن بعد از گذشت ایام عده اصلاً مطرح نمی شود.

ماده 12 و 13 قانون خانواده، تصمیم درباره تربیت اطفال را به عهده دادگاه گذاشته و امکان دادن حق نگهداری طفل را به مادر هم داده است. البته با باقی ماندن ماده 16 قانون ازدواج

مصوب 1310، این حق تا زمانی برای زن می ماند که دوباره ازدواج نکرده باشد. اگر زنی دوباره ازدواج کند باید از حق تربیت فرزندان بگذرد در صورتی که مرد چنین اجباری ندارد. از دست دادن حق نگهداری از فرزندان مسئله ای است که حتی با داشتن امکان اقتصادی موجب وحشت زنان از طلاق است.

البته رژیم، درباره قوانین فوق الذکر سر و صدای زیادی به راه انداخته است ولی در مورد سایر مواد قانون مدنی که کماکان در بند بودن زن را تثبیت می کنند سکوت می کند. بعضی از این قوانین را در زیر می آوریم:

شرط موافقت شوهر برای مسافرت زن، اشتغال او به کار، و حق او در قیمومت - ماده 179 قانون جزا که مطابق آن مرد در صورت داشتن شک و سوء ظن و به عنوان حفظ ناموس و بدون ترس از مجازات، حق کشتن زن، خواهر و یا مادر خود را دارد - ماده 1105 که در رابطه زوجین ریاست خانواده را از خصائص شوهر می داند و غیره. مالکیت مرد بر جان زن تا بدان جا می کشد که انجام اعمال جراحی بر روی زن منوط به اجازه شوهر است. از مجموع آنچه که گفته شد نتیجه می شود که اکثریت زنان ما با توجه به وضع اقتصادی شان نمی توانند استفاده ای از قوانین اصلاحی فوق الذکر ببرند و مجبورند کماکان با شرایط نامساعد محیط خانواده بسازند. معدود زنانی هم که یا با توجه به ثروت پدری و یا داشتن شغل می توانند از این قانون استفاده کنند به علت علاقه به نگهداری از فرزندان و یا رعایت آداب و سنن، محکوم به سازش هستند. بنابراین مسئله اصلی زنان ما نداشتن استقلال اقتصادی است و تا موقعی که به این استقلال نرسند آزاد نخواهند بود حتی اگر تمام مواد قانون مدنی موجود که به ضرر آنهاست به نفع شان اصلاح شود. آزادی را رژیم شاه نمی تواند به زنان بدهد، بلکه این زنان خواهند بود که با سرنگونی رژیم، خود را آزاد خواهند کرد.

4- موقعیت زن در خانواده

موقعیت زن در خانواده بازتاب موقعیت زن در اجتماع است. وقتی اکثریت زنان ما از نظر اقتصادی نقشی غیرفعال دارند طبعاً در محیط خانواده نیز تحت تسلط مرد (پدر، برادر، شوهر) قرار دارند. اکثریت دختران ما هیچگونه دخالتی در تصمیم گیری زندگی آینده و انتخاب شریک زندگی خود ندارند. در خانواده های ما معیار اصلی در انتخاب همسر مسائل اقتصادی است نه تمایل دو طرف. این موضوع در طبقات مختلف به صورتهای متفاوت تظاهر پیدا می کند. در خانواده های فقیر شهری ازدواج دختران معمولاً در سنین بسیار پائین انجام می گیرد. البته دختر به خانه دارترین خواستگارش فرستاده می شود. خانواده های فقیر، به علت زیاد، مایلند هر چه زودتر یکی از نان خورهای خانواده را کم کنند و احیاناً از نظر اقتصادی وضع بهتری هم برای فرزند خود فراهم آورند. در روستاها هم کم و بیش وضع به همین منوال است. گو اینکه با توجه به نقش فعال زن در تولید روستائی معیارها کمی متفاوت است، یعنی معمولاً خانواده شوهر در پی یافتن عروس کارآمد در کارهای کشاورزی و یا ماهر در صنایع روستایی هستند و خانواده دختر هم چندان تمایلی به از دست دادن نیروی کار او ندارند، ولی پیروی از سنتها آنها را نیز مجبور به شوهر دادن هر چه زودتر دختران خود می کند.

در خانواده های مرفه نیز ملاک اصلی برای ازدواج وضع اقتصادی مرد است. اگر در خانواده های فقیر شهری و روستا این عمل از روی احتیاط صورت می گیرد، در اینجا صورت تجارتي مسئله کاملاً عیان است و چانه زدن خانواده ها برای پول، جواهر و مهریه چیزی از یک معامله خالص تجارتي کم ندارد.

با توجه به وضع دختران تحصیل کرده و کارمند ظاهراً به نظر می رسد که این قشر از دختران در انتخاب همسر آزاد باشند ولی با توجه به وضع اجتماع ما که شخصیت اجتماعی یک زن در واقع شخصیت اجتماعی شوهر اوست، معیارهای انتخاب این دختران نیز بر روی دارا ترین و تحصیل کرده ترین افراد دور می زند. یعنی اگر بعضی از این دختران در انتخاب همسر از طرف خانواده خود خیلی تحت فشار نیستند و با امکان معاشرت با شوهر آینده می توانند کم و بیش با روحیه و اخلاق او آشنا شوند، ولی آداب و قیود اجتماعی آنان را مجبور می کند شوهری انتخاب کنند که مقبول دیگران باشد و موقعیت اجتماعی آنها بعد از ازدواج بالاتر رود و یا لااقل حفظ شود.

وقتی اولین سنگ بنای خانواده ها روی ملاحظات اقتصادی و اجتماعی و نه طبق تمایل طرفین تشکیل دهنده آن و آزادی کامل آنها در انتخاب همسر بنا شده باشد، طبعاً دوام آن هم یا منطبق بر همین ملاحظات و به دور از تمایلات و عشق و علاقه طرفین خواهد بود و یا آنکه از هم خواهد پاشید.

اصولاً ازدواج اگر برای مردان ما با هدف تشکیل خانواده انجام می گیرد، برای دختران یک ضرورت اجتماعی است. تنها بعد از ازدواج است که یک زن جا و شخصیتی در اجتماع ما پیدا می کند. دختری که ازدواج نکرده است، هر چند که دارای استقلال اقتصادی و تحصیلات بالا باشد به زحمت جایی برای خود در اجتماع سنتی ما پیدا می کند. به همین دلیل برای یک دختر از اولین سالهای بلوغ، ازدواج به صورت مهم ترین هدف زندگی جلوه می کند و سایر چیزها مانند تحصیل و شغل تحت الشعاع آن قرار می گیرند. کم نیستند دختران با استعدادی که از روی نیمکت کلاس به خانه شوهر فرستاده شده اند و یا دختران دیگری که به خاطر ازدواج شغل مورد علاقه شان را کنار گذاشته اند. خلاصه اینکه یک دختر در جامعه ما در اکثر موارد ازدواج می کند چون ناگزیر از آن است نه اینکه میل به زندگی مشترک با فرد مورد علاقه او را به ازدواج می کشاند.

روابط زن و شوهر در خانه بر اساس تسلط مرد بنا می شود. گو اینکه درجه این تسلط و همچنین موقعیت زن در خانواده بر حسب نقش او در اقتصاد خانواده و همچنین میزان سواد و تحصیلات و آگاهی طرفین فرق می کند. چنانکه در روستاهای شمال که زنان نقش ارزنده ای را در تولید کشاورزی دارند کم و بیش در تصمیم گیریهای خانواده شرکت می کنند و یا در شهرها زنی که دارای شغل قابل اتکائی است از حقوق بیشتری در خانواده بهره مند است. ولی به طور کلی، در اکثر موارد زنان نه فقط هیچگونه اختیاری در امور مربوط به خانواده و فرزندان ندارند بلکه به اشکال مختلف مورد تحقیر شوهران قرار می گیرند.

به عهده داشتن وظایف اداره خانواده و تربیت فرزندان، ولی فقدان اختیارات مادی و معنوی زن برای انجام این وظایف، معمولاً منجر به کشمکشهای مختلف بین زن و شوهر شده و جنگ و دعوا بر سر «خرجی» و سایر مسائل، محیط خانواده را به میدان نبرد زن و شوهر تبدیل می کند. البته ماهیت این کشمکشا در خانواده های فقیر و مرفه متفاوت است. مسئله اصلی در

خانواده های زحمتکش گذران معاش روزانه است و زن و مرد مشترکاً بار سختیها و نگرانیها را در مورد مایحتاج زندگی به دوش دارند. بدرفتاریها و خشونت‌های مرد خانواده که عکس العمل تحقیرها و رنج‌هایی است که در محیط کار تحمل می‌کند با نوعی احساس همدردی از طرف زن خانواده تحمل می‌شود. زن خود را شریک مشکل بزرگ مرد و تکیه‌گاه او احساس می‌کند و حاضر به هر گونه فداکاری حتی تحمل بدخلفیهای اوست. معمولاً دیده می‌شود که زن، فرزندان را هم به بردباری و ملاحظه حال پدر خسته و یا بیکار دعوت می‌کند. در این خانواده ها ترک خانه به وسیله مرد، اغلب برای جستجوی کار در شهرها و کشورهای دیگر به علت نیازهای مادی صورت می‌گیرد نه بخاطر فقدان عشق و علاقه. تربیت و تحصیل فرزندان و آینده آنان تحت الشعاع «مشکل بزرگ» خانواده است. کودکان در سالهای اول زندگی در کوچه و بیرون خانه ولو هستند و به محض اینکه توانستند دست‌هایشان را به کار بیاندازند راهی بازار کار می‌شوند. در خانواده های متوسط و مرفه ممکن است کشمکشها به‌خاطر مسائل مادی چندان شدید نباشد ولی حس قدرت طلبی مرد که به صورت محدود کردن هر چه بیشتر زن و نادیده انگاشتن او در امور خانواده، تحقیر و بی‌توجهی به او تظاهر می‌کند مایه بسیاری از اختلافات خانوادگی و ناراحتی و سرخوردگی زنان است. این اختلافات و این رابطه نابرابر یا به طلاق خواهد انجامید و یا آنکه ناتوانی مادی زن، وجود فرزندان و سایر ملاحظات اجتماعی باعث ادامه دردناک آن خواهد شد. مرد خانواده از امکانات مادی خود برای کسب احترام و اطاعت افراد خانواده استفاده می‌کند و در خانه جبهه مشترک زن و فرزندان علیه او به وجود می‌آید. در این خانواده ها به‌جای عشق، صمیمیت، اعتماد متقابل، کوشش برای حل مشکلات و همچنین کوشش برای اعتلای شخصیت طرفین، کینه، تظاهر، عدم اعتماد، خودخواهی، زور بازو برای حفظ منافع فردی و مقهور کردن دیگری حکمفرماست. این خانواده ها نه محیط سالمی برای زندگی و رشد مرد و زن هستند و نه برای پرورش فرزندان. چنین محیط‌های خانوادگی است که در کودکان اولین هسته های فرد گرایی، عدم اعتماد، قلدری یا تسلیم طلبی را به وجود می‌آورد.

مسئله قابل ذکر و پر اهمیت در رابطه زن و شوهر، روابط جنسی مرد در خارج از خانه است که تقریباً عمومیت داشته و ربطی به علاقه و یا عدم علاقه شوهر به زن ندارد. این واقعیت تأیید آن چیزی است که در قسمت اول گفتیم، یعنی اینکه در جوامع استثمار فحشاء مکمل تک همسری می‌باشد.

بنابراین اکثر خانواده های ما بر اساس عشق و علاقه زن و مرد و انتخاب آگاهانه آنها برای یک زندگی مشترک تشکیل نمی‌شود و ثبات و موجودیت تعدادی از آنها به‌خاطر مشکلات مادی و تعدادی دیگر به‌خاطر روابط اجتماعی موجود مرتباً در خطر از هم پاشیدگی است و چنانکه دیدیم به دلایل مختلف محیط‌های مناسب و سالمی برای رشد و تربیت فرزندان نیز نیستند و به همین دلیل است که ما مارکسیستها به چنین خانواده هایی اعتقاد نداریم. این خانواده ها از یک طرف معلول اجتماع ناسالم و عقب افتاده ما هستند و از طرف دیگر به نوبه خود باعث تشدید نابسامانی های آن می‌شوند. ما برای تحقق آنچنان جامعه ای مبارزه می‌کنیم که در آن زن و مرد با بهره مند شدن از امکانات اجتماعی برابر، شریک زندگی خود را با اختیار کامل و بر حسب تمایل خود و نه بر حسب ملاحظات مالی انتخاب کنند و رابطه این دو بر اساس عشق و علاقه و تشریک مساعی برای حل مشکلات و داشتن مسئولیت مشترک باشد و

چنانکه در قسمت اول دیدیم تنها در جامعه سوسیالیستی است که با آزادی واقعی زن و مرد و ایجاد امکانات اجتماعی برای تربیت و رشد فرزندان، تشکیل و دوام چنین خانواده هایی تحقق خواهد پذیرفت.

زنان ایران برای رهائی خویش مبارزه می کنند

1- تاریخچه مختصر مبارزات زنان ایران

بنا به گفته معروف: هر جا ستم هست، مبارزه هم هست. زنان ایران نیز که از دیرباز تحت ستم چند لایه قرار دارند از این قانون کلی بیرون نبوده و نیستند. در جریان جنبش تنباکو در سال 1892 میلادی، زنان همپای مردان در این جنبش شرکت داشتند. در نهضت مشروطه، در آذربایجان تفنگ به دست از سنگرها محافظت می کردند. در تهران در جریان اولتیماتوم 48 ساعته دولت تزاری روس برای اخراج شوستر، عده ای از زنان چادر به سر به مقابل مجلس رفتند و در حالیکه طپانچه های خود را نشان می دادند اعلام کردند که اگر نمایندگان مجلس، قانون اساسی را رعایت نکنند هم آنان و هم شوهر و فرزندان خود را خواهند کشت. در جنبش ملی شدن صنعت نفت در زمان حکومت ملی دکتر مصدق، عده زیادی از زنان و دختران در تظاهرات و تحصن ها شرکت کرده و نقش فعالی در تشویق مردم به خرید اوراق قرضه و شرکت در رفراندوم داشتند. بودند دخترانی که روز 30 تیر 1331 به خاطر اعتراض به اعمال وحشیانه ارتش شاه و جلوگیری از حرکت تانکها، قهرمانانه خود را جلوی تانک انداختند. در تظاهرات سال 1339 در جلوی مجلس شورای ملی که منجر به شهادت دکتر خانعلی شد زنان معلم پا به پای مردان شرکت داشتند.

با رشد جنبش ملی و ضدامپریالیستی که از زمان جنبش تنباکو شروع شد زنان روشنفکر و مترقی تشکیلات مختلفی برای آزادی زنان و رشد فکری آنان ایجاد کردند. از جمله این تشکیلات می توان «جمعیت پیک سعادت نسوان» در رشت و «جمعیت بیداری زنان» در تهران را نام برد. البته در کلیه این تشکیلات زنان مترقی طبقات مرفه و متوسط گرد آمده بودند.

بعد از برکناری رضاشاه و کاهش اختناق، «تشکیلات دمکراتیک زنان» وابسته به حزب توده به وجود آمد که این تشکیلات بعد از غیرقانونی شدن حزب توده در سال 1327 به اسم «سازمان زنان ایران» فعالیت می کرد. اعضای این سازمان را نیز اکثراً زنان روشنفکر و همچنین عده ای از زنان طبقات متوسط تشکیل می دادند. با کودتای ضد خلقی 28 مرداد و تشدید اختناق، همه سازمانهای زنان از هم پاشید.

2- مبارزات اخیر زنان ایران و اقدامات رژیم

در سالهای اخیر، همراه با رشد جنبش انقلابی خلقهای ایران و تشدید فشار رژیم فاشیستی روز

به روز تعداد بیشتری از زنان اقشار و طبقات مختلف کشور به طرف مبارزه کشیده می شوند. رژیم ضدخلفی وابسته شاه برای سرکوب این مبارزات و جلوگیری از رشد آن، به انواع وسایل و حيله ها متوسل می شود. گو اینکه حربه اصلی او در این مورد سیاست ترور و اختناق است، ولی فرهنگ منحط غرب و اشاعه فساد، انجام اقدامات رفرمیستی و تبلیغات شدید بر روی آن، از جمله فعالیت‌های او برای پائین نگهداشتن سطح آگاهی زنان و منحرف کردن نظرات آنان از مسائل اصلی اجتماع ماست.

هراس او از بیداری زنان و گردهم آئی آنان به حدی است که چند سال پیش کلیه تشکیلات زنان را که اکثراً سازمان‌های خیریه و مرکب از زنان طبقات مرفه بودند منحل و همگی را منضم به سازمان زنان دست ساخت خود نمود. حتی سازمان‌های صنفی نظیر انجمن پرستاران نیز از این مرحمت (!) آنان بی نصیب نماندند.

هدف از علم کردن این سازمان که اشرف، زن کثیف و منفور دربار، در رأس آن قرار دارد جلوگیری از ایجاد هر گونه تشکیلات زنان و کنترل همه نوع فعالیت‌های آنان است. این سازمان علیرغم تمهیدات گوناگون برای کشاندن زنان به درون آن، کماکان محل تجمع عده ای از زنان جاه طلب درباری و دولتی است که کاری جز تبلیغ اقدامات رژیم و مصرف بودجه هنگفت سازمان به بهانه های مختلف ندارد. به نمونه زیر توجه کنیم تا ببینیم که چگونه این سازمان برای بالا بردن آگاهی زنان فعالیت می کند(!): در پائیز گذشته مسئولین سازمان ده هزار تومان بلیط صد تومانی برای دختران آموزشگاه مددکاری وابسته به این سازمان می خردند تا آنها در کنسرت 20 دقیقه ای فرانک سیناترا (آوازه خوان مافیائی آمریکا) شرکت کنند، در حالیکه کتابخانه آموزشگاه فاقد مسئول و کتاب خوب است و دانشجویان تشنه مطالعه چند کتاب خوب هستند.

ولی با این همه نه سیاست ترور و اختناق رژیم و نه رفرمها و سایر فعالیت‌های او هیچکدام نتوانسته‌اند جلوی مبارزات روزافزون زنان ما را بگیرند. چنانکه در زیر خواهیم دید روز به روز بر تعداد زنانی که در کارخانه ها، روستاها و ادارات و دانشگاهها به پا خاسته و در سطوح مختلف به مبارزه پرداخته اند و همچنین تعداد مادرانی که به پشتیبانی از مبارزات فرزندان انقلابی خویش با رژیم می ستیزند، افزوده می شود.

مبارزات طبقات و اقشار مختلف زنان:

در چند سال گذشته در چند کارخانه بزرگ صنعتی شاهد شرکت فعال زنان کارگر در اعتصابات کارخانه و موفقیت آنان در رسیدن به خواسته هایشان بوده ایم. آنچه که با روندی فزاینده در میان کارگران زن و دختر در کارخانجات بزرگ مشاهده می شود احساس نارضایتی شدید آنها و بالا رفتن سطح آگاهی‌شان نسبت به ماهیت سودجویانه صاحبان کارخانه هاست. تا دو - سه سال پیش، احساس نارضایتی مربوط به دوری راه و نداشتن وقت لازم برای رسیدگی به امور خانه و مسائل نظیر آن بود و شرایط محیط کار، لایتغیر مفروض می شد ولی امروزه اکثریت آنها عقیده دارند که حقشان است که ساعت کارشان کمتر و مزدشان بیشتر از آنچه که هست، باشد. کار در کارگاههای کوچک و منازل که عده کثیری از زنان کارگر ما بدان مشغولند گو اینکه شرایط مناسبی برای بالا رفتن سطح آگاهی و تقویت روحیه مبارزه جویانه آنها نیست، ولی این عده از زنان هم دیگر حاضر به قبول شرایط دو - سه سال

پیش نیستند.

زنان روستائی ما که در تولید و تهیه معاش خانواده دوش به دوش مردان خود زحمت می کشند در مبارزات روستاهایشان نیز همیشه نقش فعال دارند. کمتر درگیری در روستاهای ایران سراغ داریم که در آن زنان همپای شوهرانشان علیه متجاوزین و ستمگران شرکت نداشته باشند. حتی نمونه هائی وجود دارند که زنان به تنهائی در مقابل زورگوئی های مأمورین رژیم قد علم کرده و مانع اقدامات چپاولگرانه آنها شده اند. زد و خورد زنان یکی از روستاهای لاهیجان با مأمورین حفاظت منابع طبیعی در مقابل ممانعت این مأمورین از حمل چوب جنگل برای ترمیم خانه هایشان، مقاومت زنان یکی از روستاهای اطراف شوشتر در مقابل مأمورین مراتع و جنگلبانی که مانع چرای گوسفندان می شدند و همچنین مقاومت زنان روستای اطراف سیاهکل در مقابل مأمورین راه سازی و جلوگیری از تخریب خانه های روستائی، نمونه هائی از این مبارزات هستند. متأسفانه آن عده از زنان روستاها که به طور عمده به کارهای قالبیافی، ریسندگی و غیره اشتغال دارند، علیرغم ستم شدید کارگزاران و دلالت این صنایع، دم بر نمی آورند. کار غالباً انفرادی، دوری از شهرها، عدم اطلاع از شرایط بهتر و احتیاج شدید، باعث شده است که این زنان برده وار همه شرایط صاحبان کار را بپذیرند و تحمل کنند.

زنان کارمند ما که تاکنون جزو اقشار محافظه کار در محیط های کارمندی بودند، در طول چند سال اخیر در اکثر مبارزات اقتصادی به خاطر درخواست اضافه حقوق، اعتراض به طرح طبقه بندی مشاغل و غیره شرکت داشتند. برخورد اکثریت آنان در مقابل فشارهای سیاسی رژیم مانند شرکت در اجتماعات و جشنها و سایر نمایشات دولتی نشانه بالا رفتن سطح آگاهی آنان و به وجود آمدن روحیه مقاومت و ایستادگی در آنهاست. کم نیستند تعداد زنان و دختران این قشر که به مبارزات سیاسی متشکل پیوسته اند. هم اکنون عده ای از آنان به علت فعالیتهای سیاسی در زندانهای رژیم دربندند.

مشخصه مبارزات این دوران زنان، مبارزات زنان و دختران روشن فکر است. شرکت و نقش فعال زنان و دختران دانشجو، محصل، معلم و ... نه فقط در کلیه تظاهرات و اعتصابات در محیط های تحصیل و کار آنان چشمگیر است، بلکه روز به روز تعداد کسانی که از میان پیشروترین آنان به گروهها و سازمانهای سیاسی می پیوندند زیادتر می شود. جانفشانیها و شهادت و پایداری آنان در مقابل شکنجه های غیر انسانی رژیم، فصل تازه ای را در مبارزات زنان کشور ما گشوده است. وجود زنان قهرمانی امثال مهنوش ابراهیمی، مرضیه احمدی، منیژه اشرف زاده کرمانی و دیگر زنانی که در مبارزه رو در رو با مزدوران رژیم و یا زیر شکنجه های او شهید شده اند الهام بخش مبارزات زنان است. این قهرمانان و صدها تن دیگری که در زندانهای رژیم مقاومت می کنند نشان داده اند که زنان نیز می توانند و باید همانند مردان برای رهائی خویش، علیه حکومت منفور فاشیستی و وابسته شاه پیکار کنند.

رژیم خودفروخته که از تأثیر مبارزات زنان پیشرو به روی سایر زنان و دختران ما سخت بیمناک است سعی می کند با جعل داستانهائی مربوط به روابط پسران و دختران مبارز نظر خانواده ها و مردم را نسبت به آنها برگرداند، غافل از اینکه این زنان و دختران از بین خود مردم برخاسته اند. پدر، مادر، بستگان، همکلاسان، همکاران و آشنایان و اطرافیان آنها به خوبی می دانند که چگونه آنها به خاطر خدمت به خلق و عشق به مبارزه از جان، مال، زندگی راحت و کلیه امتیازاتی که در این جامعه می توانسته اند داشته باشند، گذشته و در مقابل زندگی راحت ولی انگلی و عروسکی، زندگی سخت ولی پر افتخار مبارزه را برگزیده اند.

مردم ما به خوبی می دانند که کثافت و فساد همیشه اختصاص به طبقات ستمگر دارد. در همین دربار پهلوی کمتر زنی است که از این فساد برکنار باشد. روابط نامشروع، ازدواج های مکرر و اعتیادات دختر، خواهران، خواهرزاده ها و برادرزاده ها و حتی مادر شاه بر کسی پوشیده نیست. تبلیغات این فاسدین و جنایتکاران، تأثیری در درجه محبت و علاقه و احترام مردم نسبت به زنان و دختران پیشرو نخواهد داشت.

رژیم فاشیستی شاه که نا امیدانه، مانند سگی درمانده به جان مبارزین، این بهترین فرزندان خلق ما افتاده است، به تیرباران کردن، شکنجه و زندانهای طولانی خود این مبارزین اکتفا نکرده غالباً خانواده هایشان را نیز به شدیدترین وجهی تحت فشار قرار می دهد. او به قول خود خواسته است که از احساسات عاطفی شدیدی که در کلیه مبارزین راه آزادی خلقهای ما وجود دارد استفاده کند و با شکنجه افراد خانواده هایشان، آنها را وادار سازد به سوی خلق پشت کنند. غافل از آنکه قلب بزرگ یک انقلابی آکنده از عشق به خلق و کینه به ارتجاع است. این عشق کامل والا عشق به افراد خانواده و نزدیکان است. اعمال فشار رژیم به خانواده مبارزین جز آنکه کینه نسبت به رژیم را در دلها بیشتر و عمیق تر گرداند نتیجه دیگری نداشته است. همسران، مادران و خواهران مبارزین با پایداری در مقابل اعمال فشارهای رژیم و با افشاء چهره کریه او در موقعیتهای و تظاهرات مختلف، نشان داده اند که پشتیبان مبارزات بر حق عزیزان خود هستند. مادرانی امثال خانم رضائی، ترگل، شایگان، عسگری، افشار و ... با مبارزات مستمر خود و با برخوردهای مبارزه جویانه و انقلابی که در مقابل شهید شدن و شکنجه فرزندانیشان - که بی شک مهربان ترین، فداکارترین و بهترین فرزندان جامعه بوده اند - داشته اند، نشان داده اند که محبتشان محبتی خودخواهانه نیست و قلب بزرگشان جای محبت تمام فرزندان محروم این آب و خاک است.

مبارزات زنان ما در روستاها و شهرها نسیم دلپذیری است که از بهار قریب الوقوع زحمتکشان ما خبر می دهد.

انقلاب آزادی بخش تنها راه رهایی زنان میهن ما

با توجه به آنچه که در قسمت اول گفته شد و همچنین با تشریح موقعیت فعلی زنان ایران از جوانب مختلف دیدیم که اکثریت زنان کشور ما، همانند زحمتکشان مرد و بیشتر از آنان تحت ستم ناشی از استثمار طبقات حاکم به سرکردگی شاه قرار دارند و هم در بند آداب و رسوم و عقاید کهنه ای هستند که آن نیز معلول قرنهای تاریخی استثمار طبقاتی و حکومت مردان حاکم است. بنابراین آزادی زنان ما از قید ستمهای چند لایه زمانی امکان پذیر خواهد بود که ستم عمده وارد بر زنان یعنی ستم طبقات حاکم فعلی به سرکردگی شاه و اربابان امپریالیست او برافکنده شود. یعنی اینکه زنان ما برای نیل به آزادی هیچ راهی به جز شرکت در انقلاب -

آزادبخش کشور ما و مبارزه علیه امپریالیسم و حکومت مرتجع شاه ندارند. این انقلاب بنابر ماهیت جامعه ما انقلابی است دمکراتیک، ضدامپریالیستی و توده ای که تحت رهبری طبقه کارگر انجام می گیرد و بنابر سرسختی طبقات استثمارگر در تسلیم به نیروی خلق، انقلابی است مسلحانه. در این انقلاب کلیه طبقات و اقشار تحت ستم، اعم از زن و مرد، تحت رهبری حزب طبقه کارگر شرکت دارند و زنان زحمتکش ما که تحت شدیدترین ستمها می باشند، بخش عظیمی از نیروهای محرکه انقلاب آزادیبخش خلقهای ما هستند. بدون شرکت زنان که نیمی از خلقهای تحت ستم ما را تشکیل می دهند حل هیچکدام از مسائل اساسی انقلاب ما، چه ایجاد حزب کمونیست، چه مبارزه قهرآمیز یا مسلحانه توده ای، چه تشکیل جبهه واحد نیروهای خلق امکان نخواهد داشت و بدون شرکت آنان پیروزی انقلاب میسر نخواهد بود. تنها با پیروزی در این انقلاب و ایجاد حکومت دمکراتیک خلق است که راه برای ساختمان جامعه سوسیالیستی که در آن آزادی کامل توده های زحمتکش، چه زن و چه مرد، و برابری کامل زن و مرد تحقق می یابد، باز خواهد شد.

انقلاب مسلحانه توده ای نه فقط راه را برای آزادی زنان باز خواهد نمود، بلکه در طی انقلاب، زنان با شرکت در کلیه زمینه های آن به نقش سازنده خود پی می برند و بار احساس حقارت و ناتوانی را که طی قرنها به دوش می کشیدند به دور خواهند ریخت. شرکت زنان در انقلاب مسلحانه توده ای و نقش خلاق و سازنده آنها در آن، همچون سیلی، اعتقادات و آداب و سنن کهنه را در مورد وضع و قابلیت زن شسته و آنان را در موقعیتی برابر با مردان قرار خواهد داد. تجربه انقلابات خلقها در چین، ویتنام و سایر کشورها نشان داد که چگونه نظرات سنتی عقب مانده درباره نقش، توان و پوشش زن و سایر مسائل نظیر آن به دور ریخته شد.

اما باید این واقعیت را در نظر گرفت که سطح آگاهی زنان ما، چنانکه گفته شد، به علت نقش ناچیزشان در تولید اجتماعی و فرهنگ غالب فئودالی - استعماری بالنسبه پائین است. اکثریت آنان مسائل خود و حل آنرا فردی می بینند. دشمن خود را مرد دانسته و خود را ناتوان از حل مسائل می دانند، نقش خود را فقط در تربیت فرزندان و رسیدگی به امور خانواده جستجو می کنند. مردان ما نیز تحت تأثیر افکار عقب افتاده ریشه دار، نظرات درستی نسبت به توان زن و نقش او در جامعه ندارند. اینها همه موانعی در راه شرکت زنان در انقلاب کشور ما می باشند ولی از طرف دیگر فقط با شرکت زنان در انقلاب برطرف خواهند شد. اینجاست که این وظیفه درباره کلیه مبارزین، اعم از زن و مرد قرار می گیرد که در راه بالا بردن آگاهی زنان، بسیج آنان و کشاندن آنان به مبارزه بکوشند. اگر ما واقعاً معتقدیم که انقلاب کار توده های خلق است و بدون شرکت زنان پیروزی انقلاب ممکن نخواهد بود، پس هیچ مشکل، از دسیسه ها و اقدامات ارتجاع گرفته تا نظرات سنتی عقب افتاده، نباید مانع از کوشش ما برای جلب زنان به مبارزه گردد. ذکر واقعیتها در مورد سطح آگاهی زنان و افکار و نظرات موجود به این معنا نیست که این واقعیتها غیرقابل تغییراند، بلکه منظور اینست که در بسیج زنان و کشاندن آنان به مبارزه باید از این واقعیتها حرکت کرد. رمز موفقیت در رهبری مبارزات توده ها حرکت از سطح آگاهی و خواسته های توده ها و ارتقاء این سطح و خواسته ها در جهت منافع انقلاب است. ما نمی توانیم تمام معتقدات خود را در مورد نقش و توان زنان، گرچه درست و ناشی از تجربیات خلقهای پیروز هستند، یکباره پیاده کنیم، بلکه شعارها و برنامه های ما باید به گونه ای مطرح شوند که برای توده زنان و مردان قابل درک و فهم بوده و افکار و نظرات

پیشرو به معتقدات آنان تبدیل شوند. مثلاً اگر حجاب زن و ماندن او در خانه وسیله ای برای حفظ او در مقابل بی بند و باریهای اجتماع تلقی می شود و توجه به شوهر و فرزندان یگانه هدف زن در زندگی است، کار ما برداشتن اجباری چادر از سر زنان و دور کردن زنان و دختران از خانواده ها نیست. وظیفه ما اینست که علت اصلی بی بند و باریها و بدبختیهای اجتماع را به آنها نشان دهیم و برایشان روشن گردانیم که هیچکدام از مسائل آنان، نه آزادی، نه تربیت فرزندان و نه چگونگی رابطه با شوهر فردی نیست و به طور فردی هم حل نخواهد شد. چون همه ریشه اجتماعی دارند و مقصود از آزادی زنان نه آزادی بی بند و بار جوامع سرمایه داری است و نه با قوانین اعطائی تأمین می شود. بلکه آزادی زنان، رهائی از قید ستم استثمارگران است و اگر زنان ما می خواهند که سربلند و آزاد باشند و فرزندانشان در محیطی سالم پرورش یابند و دچار انواع فساد و انحرافات نگردند، باید با رژیم مبارزه کنند.

ما باید در نظر داشته باشیم که در مبارزه توجه عمده به مسائل اصلی معطوف گردد و سایر مسائل در پرتو آنها دیده و حل شوند. سنتها و آداب عقب افتاده یک جامعه را نمی توان یک شبه با دستور و یا شعار از بین برد، بلکه کلیه آنها در حین شرکت در عمل از بین می روند. زنان ما تا موقعی که در انقلاب شرکت نکنند و نبینند که شرکت آنها چه تأثیری در پیروزیهای خورد و بزرگ دارد نمی توانند به قدرت خود ایمان داشته باشند و نظرات سنتی مردان ما در این زمینه نیز فقط با مشاهده عینی نقش فعال و مؤثر زن در انقلاب از بین خواهد رفت. در تاریخ انقلاب الجزیره می بینیم که مردان مسلمان و متعصب الجزیره که قبلاً اجازه نمی دادند زنان رو بند از چهره برگرفته و از منزل خارج گردند، در حین انقلاب به راحتی می پذیرفتند که زنانشان برای انجام دستورات جبهه آزادیبخش، حجاب را به کنار انداخته و یا شب را در خارج از خانه بمانند و بنابر مقتضیات مبارزه به خود اجازه نمی دادند از آنها سؤال کنند کجا بودند و چکار می کردند.

هم اکنون در کشور ما تعداد زیادی از زنان و دختران در سازمانها و گروههای متشکل سیاسی فعالانه در حال مبارزه با رژیم هستند. با توجه به مدارک موجود می توان گفت که هیچ سازمان و گروه مبارز، چه مارکسیستی و چه غیرمارکسیستی وجود ندارد که در آن تعدادی از زنان فعالیت نداشته باشند. این واقعاً نوید بخش است. این نشانه آنست که جامعه ما تکان خورده است، که زنان ما تکان خورده اند. ما باید این تکانها را از سطوح پیشروان به وسیع ترین اقشار زنان منتقل کنیم. ما باید بکوشیم تا توده زنان درک نمایند که زنان با شهادت و فداکاری که در پیکارهای رو در رو با رژیم شهید شده اند و یا در زندانها زیر شکنجه های رژیم مقاومت می کنند، موجودات استثنائی نیستند، آنچه که باعث این همه قدرت در این قهرمانان راه آزادی خلقهای ما شده است عشق عمیق به خلق و آزادی خلق و کینه شدید به رژیم سفاک شاه است. و زنان اگر بخواهند می توانند در این پیکار خونین نقش با ارزش خویش را ایفا نمایند، همینطور که این پیکار بدون شرکت آنها پیروز نخواهد شد.

ما باید تکانهای موجود در جامعه مان را به آنچنان زلزله سهمگینی تبدیل کنیم که رژیم خودکامه شاه را در خود ببلعد. این زلزله را فقط با کشاندن توده های وسیع زن و مرد به مبارزه و متشکل کردن آنان و انجام جنگ توده ای می توان ایجاد کرد. فقط مبارزات توده های وسیع خلق تحت رهبری حزب کمونیست خواهد توانست انقلاب مسلحانه خلق علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیست او را به پیروزی رسانده و با استقرار جمهوری دمکراتیک خلق و

هدایت جامعه به طرف سوسیالیسم امر آزادی خلق و برابری کامل زن و مرد را تحقق بخشد.
پیروزی ما در اتحاد ما و تشکل ماست.

مردان و زنان با هم :

پیش به سوی ایجاد حزب کمونیست!
پیش به سوی انقلاب قهرآمیز!
پیش به سوی ایجاد جمهوری دمکراتیک خلق!

پایان